



ایستاد

بیاد نهضت حسین

شماره مخصوص

از مکتب کبریا میز فکری و فکری را در دنیا

«اگر دین ندارید، لا اقل در زندگی مردمی آراوده باشید» حسین بن

محرّم ۱۳۹۰ هجری

مکتب ساز ۱

نشریه انجمن علمی و فرهنگی  
در اروپا «گروه فارسی زبان»



صفحه	در این شماره :
۱	۱- از محرم تا محرم
۸	۲- بیان نهضت حسین
۲۵	۳- حسین چنین سخن میگوید
۲۶	۴- مسلمانان که باید بود

### توجه

بعلت بر خورد انتشار این شماره با ماه محرم و نهضت حسینی و تراکم مطالب در این زمینه، با عرض معذرت از خوانندگان و نویسندگان محترم، مقالات ناتمام در شماره آینده به چاپ خواهند رسید .

هیئت تحریریه

مکتب مبارز عرسه ماه یکبار از طرف اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا " گروه فارسی زبان " منتشر میگردد . هدف این نشریه شناخت و شناسائی چهره واقعی اسلام است . از کلیه خوانندگان و صاحبان نشریات محترم تقاضا میکنیم با ارسال نظرات و مقالات خود مارا در این راه یاری نمایند .

بجز مقالات بی امضاء مسئولیت مطالب هر مقاله بعهده نویسنده آن میباشد .

جهت منعکس ساختن انتقادات و پیشنهادات و غیرمطلبی که معاشرت با اساسنامه نداشته باشد در نظر گرفته شده است .



توجه  
سستون آزاد

## از محرم تا محرم

" انا لله وانا اليه راجعون "

" قرآن کریم "

حیات حرکت است و حرکت موجود ( امر نسبی ) منبعت از هستی مطلق فیاض است . انسان ، این حرکت نظام یافته از هستی ازل ، از خد انشات میکند و بد و باز میآید . بدینسان انسان محکوم به عمل است ، محکوم به عمل و در عمل ساختن و ساخته شدن ، آزاد کردن و آزاد شدن است . باید برود ، راهی را که عم در حال رفتن باید بسازد و هموار کند و بفرز آید . نه جای بازگشت است و نه مجال درنگ ، باید برود . . .

این حرکت ، هر چند دائمی جز به مقصد ، جز به مرزهای بی نهایت - از راه شدن - جهتی دیگر نمیتواند داشته باشد ، در فرآیند حرکت " از بیابان عدم تا اقلیم وجود " راه طی شده و جز آینده مجال وقوع و پیدایش ندارد . واپس گزایدن یعنی در خلاء گام نهادن و این ناشدنی است . خدا ازلی تنها نیست ابدی هم هست . نه تنها آغاز ندارد پایان هم ندارد . بنابراین شدن انسان ( امر نسبی ) صرف نشاءت نیست . وصل هم هست . و تمام فیض خدا در این نیرو ، در این پویائی است که در خویشترین خویش انسان برانگیزنده او به حرکت آزادی بخش است . در طی طریق انسان بند های از خود بیگانگی را از دست و پای خویش بر میدارد و پرده های ابهام را از برابر دیدگان خود میگیرد . هر چه آزاد تر ، بخدا نزدیک تر . خدا آزادی مطلق است . بنابراین فرآیند شدن جز به آزادی نمیتواند بیانجامد . آنگاه که انسان خویشترین خویش را با بد و خود را از سلطه از خود بیگانگی آزاد ، به ابد واصل شده است . بدینسان راه میان این



این نشأت از ازل و این باز آمدن به ابد را جز با انقلاب و در انقلاب نمیتوان طی کرد. چون راه را پایان نا پیدا است، انقلاب دائمی است. هر انقلابی زاده انقلابی و زاینده انقلابی است. . . . و این تا باز یافتن خویشتن خویش یعنی باز آمدن بخدا.

نظام اجتماعی اسلام بر پایه این نظرگاه فلسفی استوار است و خود انعکاس آنست: هدف این نظام از میان برداشتن تمامی سلطه هائی است که آدمیان و اجتماعشان را از خود بیگانه میسازد. این نظام سازنده دائمی کارمایه انقلاب یعنی موجد نیروی اجتماعی مخالفی است که از قید تعهد در قبال "نظم موجود" آزاد است. بدیگر سخن چون شدن اجتماعی جز از راه عمل نظام یافته اجتماعی و جز از راه انقلاب اجتماعی صورت نمیگیرد، نظام اسلامی باید پویا باشد و پویائی بخشد: جامعه را در جریان آزاد شدن قرار دهد و در این جریان به فراز برد.

نظام اسلامی از آنجا که نظام خاص یک دوره معین تاریخ و مخصوص یک ساخت معین اجتماعی نیست، سازنده و پردازنده نیروئی است که در محدوده نظم موجود محل عمل و وظیفه ای ندارد جز تغییر بنیادی آن، این نظام خلاق دائمی کارمایه انقلاب و موجد حرکات نظام یافته است به سوی مرزهای آزادی: ملاقات انسان اجتماعی و خدا در این مرز انجام میگیرد.

این راه بس دراز و پایان ناپیدا را دلیل و راهنما کیست؟ امام شهید میگوید که او است: "من در جان شمام" امامت پویائی انقلاب دائمی و امام نظام و مظهر اجتماعی آنست. امامت یک نقش، یک وظیفه ایست در یک حرکت. امامت بعثت جماعت و امام مظهر این بعثت است. هدف این بعثت برداشتن مانع ها و پاك کردن راه آزادی است مقصد این بعثت ایجاد نظم نو است. از آنجا که بعثت و انقلاب دائمی است امامت و امام هم امری دائمی است و از همینجا امام از قید هر آنچه رنگ تعلق پذیرد



آزاد است . امام نه میتواند به تعلقات گروهی و طبقاتی و . . . بسته  
و پایبند باشد و نه میتواند اسیر زمان و مکان شود ، امام باید بصفت  
دوام ترجمان نیروی مخالف منفی باشد : د و اصل معصومیت امام و عدم  
امکان خالی بودن زمین از حجت .

امام معصوم یعنی بیان اراده خداست و اراده خدا نمیتواند تابع متغیر  
وابستگی ها باشد . امام بعنوان معصوم <sup>پایان</sup> پویائی انقلاب دائمی و جهت-  
یاب انقلاب به سوی نظمی است که در آن انسان از سلطه حکومت -  
حکومت بعنوان ابزار ستم اجتماعی - آزاد میشود . نظمی که جز خدا یا  
بدیگر سخن جز آزادی حکم نمیراند . نمونه ای از این جامعه کمال مطلوب  
هرسال یکبار در خانه خدا تشکیل میشود . جامعه ای که در آن از ستم  
طبقاتی و ابزار آن حکومت خبری نیست . سلطه های اقتصادی ، سیاسی ،  
فرهنگی وجود ندارند . جنگ نیست ، انسان بخویشتن خویش نزدیک است .  
در این جامعه مصرف نقش اجتماعی خود را بعنوان تعیین کننده منزلت  
اجتماعی و نشانه اعتبار و حیثیت از دست میدهد . بر اساس این الگو ،  
که در آن غذا و لباس و مسکن از متغیر نیازهای واقعی تبعیت می کند ،  
میتوان جامعه ای در مقیاس جهان تشکیل داد . جامعه ای نه با اقتصاد  
ندرت بلکه با اقتصاد وفور . جامعه ای که انسانیت انسان آزاد از سلطه  
ندرت اقتصادی تحمیلی خواهد شکفت . نهاد ها و سازمانهایی که  
وجودشان در گرو بقای ندرت و گسترش نیاز و تشدید عدم تعادل میانهُ  
نیازها و تولید است ، علت وجودی خود را از دست خواهند داد و از  
میان خواهند رفت . چهارده قرن است که زیر بیرق اسلام هر سال یکبار  
این جامعه با شرکت انسانهایی از همه رنگ تشکیل میشود . اما افسوس  
که رابطه مسلط و زیر سلطه که از دیر باز بر جهان و روابط جماعات حاکم  
است پُرده های رنگارنگ غفلت برابر دیده ها قرار داده است ، چنان که  
نه تنهاد یگران نمیبینند و عبرت نمیگیرند ، مسلمانان نیز از دیدن و عبرت

گرفتن و بتلاش آمدن دست عیثه اند .  
تکرار کنیم که پیامبر ، امام ، از میان جماعت و توده بر انگیزته میشوند :  
" هو ائدی بعث فی الامیین رسولا منهم " معنای این سخن همان است  
که آمد و معلوم شد که حرکت از جماعت است . مبارزه کار مردم است  
توده در حرکت و تدارک انقلاب ، بجائی از شعور و شکل گیری میرسد که  
زمان آستن زادن امام میشوند و امام در بطن بعثت و انقلاب و از میان  
مردم برخاسته و جامعه راهبری میکند . این یک قانون تغییر ناپذیر  
و جاودانه معتبر است . بدینسان است که امامت در ظرف زمان و مکان  
نمیگذرد ؛ امام تاریخ ساز و پیشاهنگ است و تاریخ قادر نیست سازنده خود  
را پشت سر گذارد و یا بدست تند باد فراموشی اش سپارد . امامت پویائی  
انقلاب ، انقلاب در انقلاب ، انقلاب در انقلاب . . . است و امام مظهر  
کامل این پویائی است .

بر این اساس و پایه ، انقلاب بزرگ حسینی ، گرچه انقلابی از نغمه لحاظ بی  
مانند اما یک انقلاب بی پیشینه و بدون عقبه نیست این انقلاب زاده انقلاب  
ها و زاینده انقلاب ها و بسیار بیش از آن است : الگوی تمام عیاری است  
از یک انقلاب و نیروی شرکت کننده در آن مظهر کاملی از بی تعهدی در  
خیال نظم موجود است . در قبال علائق و دلبستگی های اسارت آور ( از  
خود بیگانگی ها ) است . تعریف انقلاب ، تعریف نیروی مخالف منفی  
- تعریفی همواره معتبر را - و تعریف امامت و مفهوم وصول بخدا ، را حسین  
شهید ، شهود کننده حق ، با عمل انقلابی بر صفحه تاریخ نقش کرد و بدست  
تاریخ سپرد تا بماند و همیشه چراغ راه باشد .

هدف این انقلاب بر انداختن استبداد و عوامل سازنده آن بود که خنثی  
کردن تمامی نیروهای تغییر را هدف قرار داده بود . مسئله در این خلاصه  
نمیشود که بیزید هوس کرده بود از فرزند گرامی پیامبر بیعت بگیرد و حضرتش  
تمکین نمیکرد ، مسئله اساسی این بود که دستگاه حاکمه اسلام را بعنوان  
نظام سازنده کارمایه انقلاب ، میخواست از میان بردارد . رودرروئی و مقابله



امام ویزید، رود رروئی و مظهر بود : امام مظهر نیروی مخالف منفی و پویائی  
مشئبه سوی خدا و ویزید مظهر عوامل سازنده استبداد که عبارت باشند از : ۱ -  
عدم آگاهی ذهنی عامه مردم ۲ - استبداد یعنی تبدیل شدن دین به  
ایدئولوژی طبقه مسلط که در کار شدن بود ۳ - نظم اجتماعی دارای سلسله  
مراتب . تعبیر یک قانون قدرت مطلقه بعنوان محور و عم مظهر سلطه طبقه  
حاکمه ۴ - اختلافات دینی و سیاسی و طبقاتی و بویژه عرب ستائی بقصد  
ایجاد برخورد میان نیروها و ملت های مسلمان ( رابطه مسلط و زیر سلطه )  
در نتیجه جلوگیری از بروز نیروی مخالف منفی در قلمرو امپراطوری اموی ۵ -  
محیط ترس و وحشت زاده اعمال نظام یائنه قوه قهریه ۶ - استبداد طبقاتی  
که در عین حال ریشه و حاصل استبداد است ۷ - و بالاخره قشون بعنوان  
پایه و مایه بقاء استبداد و ابزار ستم . ( ۱ )

این عوامل نه هم مانع از حرکت به پیش بودند بلکه شرایطی فراهم میآوردند  
که مانع از پیدایش نیروهای مخالف منفی میشوند و در نتیجه اسلام بعنوان  
نظام سازنده کارمایه انقلاب میمرد و میشد ایدئولوژی ابزار دست طبقه  
حاکم و علماء اسلام پهنارویک رشته بسته میشدند به استبداد و خود بینی از  
عوامل مقوم آن .

و امروز پس از گذشت چهارده قرن بار دیگر اسلام بعنوان نظام کارمایه ساز  
مورد تهدید قرار گرفته است . مقدمات این تهدید از چندین قرن به پیش  
تا امروز با صبر و حوصله و با منتهای دقت تدارک شده است . عمده توجه به  
این بوده است که اسلام تبدیل بشود به ایدئولوژی نظم مسلط و علماء اسلام  
نیز در خدمت سلطه قرار گیرند ، از واج استبداد دینی و استبداد سیاسی  
و اقتصادی . پس زمان باید آستن انقلاب شده باشد و شده است :

در مقیاس ایران ، دوازده محرم ( ۱۵ خرداد ) برخورد اسلام واقعی امین  
نظام پیشاهنگ ساز و انقلاب پرده از با سلطه توأم داخلی و خارجی است .  
دوازده محرم ، تکرار عاشورا است ، اوج حرکت انقلابی و حلقه ای از زنجیر است .  
مظهر نیروی مخالف منفی ، نیروئی که به نظم حاکم با رشته های وابستگی بسته

---

۱ - در باره عوامل استبداد نگاه کنید به تنبیه الامه و تنزیه المله : مقصد اول  
از خاتمه .

نیست و تغییر بنیادی آنرا هدف قرار داده است، آقای خمینی است ( ۱ )  
درست زمانی که دستگاه حاکم در کار جذب نیروهای مخالف و تبدیل آنها  
به مخالف مثبت بود ( مخالفی که خود از پایه های بقاء نظم است ) یک  
نیروی مصمم و ستیز خوی موج گون برخاست و تیز خرامید .  
این موج تیز خرام آنقدر خواهد جوشید و خواهد خروشید تا نظم  
سلطه را در کام نهنگ خویش ناچیز کند .

فتاوی این مرجع عالیقدر مقوم نیروی مخالف منفی و بیان این نیروست :

۱- توجه به نقش قهر و جای آن در نظام اسلامی : مسائل دفاع ، با توجه  
بجا و دقیق که هدف از بنابر برد قهر آزادی حاکم و محکوم هر دو است ، از  
سلطه و از خود بیگانگی

۲- بیان و تعریف مخالفت منفی و تعیین تکلیف کسانی که جای آنها مقام  
رهبری نیروی مخالف منفی است ، یعنی علماء واقعی ؛ وجوب اظهار حق و  
انکار باطل بر علماء در صورت مشاهده بدعت گذاری دولت ها ( مسأله  
۲۷۹۳ ) وجوب اظهار حق در صورتی که سکوت موجب آن میشود که معرفی  
منکر و یا منکری معروف شود ( مسأله ۲۷۹۴ ) وجوب اظهار حق بر علماء  
در صورتیکه سکوت موجب تقویت ظالم یا تأئید او شود ( مسأله ۲۷۹۵ )  
وجوب اظهار حق در صورتیکه سکوت علماء مایه بدگمانی شود ( مسأله ۲۷۹۶ )  
عدم جواز دخول در موسسات دولتی بر طلاب ( مسأله ۲۷۹۷ ) لزوم اعراض  
و دوری مردم از کسانی در لباس اهل علم که وارد در موسسات دولتی  
بشوند که بنا کارشان محو آثار اسلام است ( مسأله ۲۸۰۱ ) و . . .  
( صفحات ۵۷۳ تا ۵۸۴ رساله توضیح المسائل )

این فتاوی تکلیف همه را روشن کرده است . حرکتی که خمینی مخلوق اوست  
و اکنون پیشاهنگ آنست ، تجدید اسلام است در معنای سازنده کارمایه  
انقلاب . امروز در سراسر سرزمینهای اسلامی ، انقلاب در کار شدن است .  
بعلل عدیده که مهمترین آن برپا خاستن غول عظیم سلطه است ، انداز

۱- بنا به خواست معظم له ذکر عناوین نشد .



فداکاری منتظر از جوانان مسلمان صد چند ان است : یا سلطه غرب برای همیشه امید حیات مستقل را در ما خواهد گشت و یا ما در چهار چوب نظام اسلامی به حرکت خواهیم آمد ، آزاد خواهیم شد و آزاد خواهیم کرد .

این مقاله در هر سطر و هر بند محتاج صدها توضیح است . لازم بود که برداشت تازه ای از روایات انقلاب حسینی عرضه شود تا بوقت خود توضیح و تفصیل لازم داده آید .



قانونهائی که از مجلسین با مرعالم اجانب خذلهم الله تعالی برخلاف صریح قرآن کریم و سنت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم میگذرد و گذشته است ، از نظر اسلام لغو و از نظر قانون بی ارزش است ، و لازم است مسلمانها از امر کنند و راءى دهند بهر طور ممکن است اعراض کنند ، و با آنها معاشرت و معامله نکنند ، و آنان مجرمند و عمل کنند به  
برائى آنها معصیت کار و فاسق است .

" مسأله ۲۸۳۵ توضیح المسائل "

" حضرت آية الله العظمى خمينى "



از س . م . ط .

یکی از اعضاء اتحادیه

راهی که تاریخ رفته - ارزشهای بی  
 ارزش - ترک کاخ برای کوخ - نوبت مرزبان  
 حسین - وارونه فهمی اسلام - مرحله جدید  
 مبارزه - اجتماع با مسلکها - شهرها  
 بجوش آمده اند - حسین از مکه خارج  
 میشود - برخورد با حتر - مکتب حسین  
 در بیروزو امروز - اینهم نقش اشرف  
 و بزرگان - کاروان به کربلا میرسد .

# بیاد هفت حسین

## راهی که تاریخ رفته

تاریخ چیز عجیبی است . هم دروغگوی زبون و هم راستگوی دلیری است ،  
 هم در دربارها و کاخها و هم در ویرانه ها و کوخها، زندگی کرده . گاهی  
 مست و مغرور در کنار آدمی بیکله و تاجدار و چند دلقک حرفه ای لمیده  
 و زمانی هشیاران در آنسوی چهره انسانهای بحق انسان همچون فیلسوفی  
 کنجکاو بمطالعه سرگرم است . در مجلس بزم بی مخان ناعدا را هم پیالگی  
 کرده و در میدان رزم قهرمانان بی نام و نشان هم شرت جسته است .  
 خلاصه هم ترسو است و هم شجاع است ، هم مست است ، هم هشیار است .  
 ولی حقیقت اینست که همین در رنگی تاریخ - که بهتر است چند رنگیش  
 نماید - نشان دهنده ارزشهایی است که در جامعه های انسانی بوده  
 است . بنابراین ، تاریخ ، کارش ثبت نمود هائی است که جامعه بآن ارزش  
 قائل است و همین کار تاریخ است که مطالعه جامعه شناس را آسان  
 میکند .



قرنهای بیشمار تاریخ در دربارها بود و کارش همنشینی با شاهان و زور داران ، زیرا که در نظر آن جامعه ها برکت و خیر و مهر ارزش دیگری مبداءش و سرچشمه اش تنها این سایه های خدا ! شمرده میشدند .

در این دوره ، تاریخ ، پایش را از کاخ و از دربار بیرون نمی گذارد و تنها گاهی در شمار عمله خلوت و حرمسرایان و به همراه يك شاه به نخجیرگاه می رود ، تا شماره کمان کشی های شاه و شکارهای او را ثبت کند . و گاهی هم در کجاوه شاهی به تماشای جنگ قیصر و کسری می آید ، تا شماره فیلان و ارابه های جنگی و اسیران و افتخارات و وطن دوستی ها و شاه پرستی های سرداران و عشقبازی های سپاه غالب را با دختران و زنان سپاه مغلوب بادقت گزارش دهد . در این دوره ، تاریخ چه کار دارد که مرد و انسانهای بیرون کاخ چه میکنند ؟ ! چه ربطی با او دارد که توده بی پناه در چنگال هزاران در در بیدرمان دست و پامیزند ؟ باو چه مربوط است که مردان و زنانی قهرمان در زیر تازیانه های دژخیمان سایه های خدا به سختی جان میدهند .

راستی چه دردناک است برای ما ، که چندین قرن ، تاریخ انسان ، نامی از قهرمانهای انسانی نمی برد . عجیب انسان دلش میگیرد . مگر میشود این همه صحنه زندگی آدمها تاریک باشد و چهره درخشان قهرمانی بر تارک آن ندرخشد ؟ ! در همین دوره ، تاریخ چنان با نخوت و بی اعتنائی تفاوت از مقابل چهره پرشکوه و مردانه مردی همچون سقراط میگردد ، که دل انسان را بدر می آورد . تاریخ جست و خیزهای دیوانه وار قیصر ها و کسری ها را دقیق یادداشت کرده است ولی از شکوه پیکار عمیق فکری فیلسوف آن دم بر نمی آورد ، که چگونه جام زهر آگین شوکران را در زندان سرکشید ولی از عقاید خود دست نکشید .

همین تاریخ نامی از انسانهای بحق انسانی همچون ابراعیم نمی برد . در اینجا ، باید اعتراف کرد ، که اگر کتابهای مذهبی تورات و انجیل با همه تحریفهایی که در آنهاست و قرآن نبود شاید نامی از قهرمانبائی

همچون ابراهیم و موسی و عیسی بگوش ما نمی رسید . پیکاری بی امان ابراهیم ،  
علیه تاجدار د زخیم پروری همچون نمرود ، و درهم شکستن او سکوت موء بانه  
و ترسناکی را که نمرود در جامعه کلدی و آشور بوجود آورده بود ، چقدر  
زیبائی خیره کننده ای بسرگشت انسان و انسانیت میدهد ، و چقدر انسان  
از این بی اعتنائی تاریخ خشمگین میشود ؟ !

نهیضت و انقلاب موسی در مصر و قیام او علیه استثمار اهریمنی فرعونسی  
و پیکار او با آدم و آدمیت کشی فرعون ، چقدر آموزنده و شیرین است . دلیری  
عیای این موسی ، این مرد ، که چویانی بیش نیست ، و برادرش ، در برابر  
قلدری تاجدار همچون فرعون ، لابد برای تاریخ جالب نبوده است که نامی  
از آن نبرده است !

نهیضت فکری و اخلاقی عیسی ، و خروش معصومانه او علیه طبقه از انسانیت  
برگشته و در پستی فرورفته جلادان رومی و سزار گردن کلفت روم ، هیچ جلب  
توجهی از تاریخ نکرده است . چنان تاریخ در مورد این مرد سکوت کرده  
است که گروهی از پیروان خوش باور تاریخ ، در وجود عیسی تردید کرده اند

### ارزشهای بی ارزش

بهر حال قرنهای کار تاریخ همین بود و جایش همانجا ها که گفتیم ، زیرا در  
نظر آن جامعه ها ارزشها و اصالتها همان ها بودند که تاریخ به سراغ  
آنها میرفت و این خود سخنی است که این تاریخ درباری و متفرعن " ازکی  
و چرا فروتن و متواضع گردیده است " ؟ ( ۱ )

برای اولین بار در تاریخ اسلام باین حقیقت برخورد می کنیم که تاریخ راهش  
را عوض میکند . برای اولین بار کاخ و حرمسرا را رها میکند . رو ب صحرا  
و صحرانشینان می آورد . برخاک می نشیند ، یا توده گنمام و بندگان و بردگان  
مظلوم و از پا افتاده همراهی میکند . بقول جناب دکتر شریعتی " بسرگشت  
کسانی می پردازد که همیشه از ثبت نام آنان عار داشته است " برای اولین



بار" می بینیم که همین تاریخ اشرافی پرست و خود پسند بچادرهای کهنه و کوخهای ویران بردگان آفریقائی و پابرهنگان گننام صحرائ عربستان و افراد ناشناس و بی اهمیتی، چون ابودر مردی از قبیله غفار و سلمان آواره ای از ایران و بلال برده ای ارزان قیمت (از حبشه) میروند (۱) و اکنون باید باین سؤال پاسخ داد که چرا چنین شد، و چرا تاریخ راه چندین قرن پیموده اش را عوض کرد؟

این سخن گذشت که اصولاً، تاریخ به ثبت ارزشهای موجود در جامعه می پردازد، یعنی مجموعه جامعه (باقطع نظر از استثناءها) اگر بچیستی بصورت ارزش نگاه کرد و اصلتی بر آن قائل شد، تاریخ هم همان را ثبت میکند. روزگاری زر و زورتنها ملاک سنجش ارزشها و اصلتها بود و تنها میزان ارزش و اهمیت موجودی بستگی بقدرت همپایگی آن بازر و سپس با زور داشت. برای جامعه آن روزگار خیلی بعید و غیر قابل هضم بود که کسی بدون داشتن زر لایق ارزشی شود، و این جمله معروفی است از جامعه قبل از اسلام که حتی بصورت ضرب المثل در آمده بود که: "ما ساد فقیر فقد ساد ابوطالب" باینکه هیچ فقیری شخصیت و سیادت نیافت در عین حال ابوطالب بسیادت و بزرگی رسید (۲) عرب قبل از اسلام نمیتواند باور کند، که یک انسان بدون زر و فقیر لیاقت شخصیتی داشته باشد و بسیادت رسیدن ابوطالب را تنها حاضر است بشکل یک حادثه و واقعه ناگهانی و استثنائی بپذیرد و از آن ضرب المثلی میسازد تا ارزشها همچنان در جامعه ثابت باشد، و تا فردا هر بی زری با عبرت از حادثه ابوطالب در خیال زور نیفتد. و این فکر همه جایی و همگانی بود، در عربستان، در روم در ایران، در مصر. زر و زور قوی ترین دلیل برای اثبات هرا دعائی بود. و این نکته خود دقیق است و در همین جا بکار میخورد، که ما می بینیم

---

(۱) ابودر غفاری - از دکنر علی ضریعتی

(۲) الامام علی صوت العداله الانسانیه - از جرج جرداق چاپ بیروت جلد اول

در همین دوره شاهان ادعای خدایی میکنند و دلیلمشان هم داشتن زور و قلمرو و قدرت است و جالب اینست که ( البته تا پیدا شدن ابراهیم و موسی ) مردم هم این استدلال دندان شکن (!) را از گوش جان می پذیرند و در برابر آنان بخاک می افتند . در قرآن آیه ای است در همین مورد ، که حیف است از آن بگذریم :

" فرعون در میان ملت خود فریاد برآورد ، که ای مردم آیا پادشاهی مصر و این رودخانه هایی که در قلمرو من جاری است تنها مخصوص به من نیست و آیا توجه ندارید ؟ آیا ( با این وجود ) من برترم یا این ( موسی ) مردی که ( از طبقه پائین و ) پست است ؟ و سخن درستی نمیگوید ؟ ( اگر اولیقت چنین حرفی را دارد ) پس چرا دستبند های طلائیین برای او نفرستاده اند و یا چرا گروهی فرشته او را همراهی نمی کنند ؟ ( با این استدلال ) فرعون ملت را بخود جلب کرد و آنان سر به اطاعتش نهادند " ( ۱ )

راستی در این دوره چه ارزشی دارد زر و زور ؟ او چه بی ارزش است ارزش های انسانی ! چشم جامعه در این دوره تنها بدرخشندگی زر و شکوه زر خیره میشود و چون چنین است و ارزشها و اصالتها اینها هستند ، پس کار تاریخ هم باید چنین باشد و نمیتواند تاریخ در این موقعیت به سراغ بی زرها و بی زورها برود . اما همینکه زر و زور دیگر چشم جامعه را خیره نمی کند یعنی ارزشهای جامعه عوض میشود تاریخ هم موضوع خود را تغییر میدهد .

### ترک کاخ برای کوخ

مهمترین کاری که اسلام کرد همین بود که ارزشهایی که در جامعه بود تغییر داد . نظر جامعه را به ارزشهای اصیل انسانی متوجه کرد . دیگر زر و زور و مفاهیم هموزن آنها بدرخشندگی سابق خود را از دست دادند . ابوسفیان



و همکارانش تاجران ثروتمند و توانا و رباخوارمکه بی آبرو شدند. مردانی از میان توده فقیر، اگرچه بی زر بودند، و شبها گرسنه سر ببالین می نهادند نظر جامعه اسلامی را جلب کردند. برای مطالعه در نهضت اسلام نباید به "فتوحاتی که در آسیا و آفریقا و اراضی جنوب اروپا شده است نگریست بلکه به پیشرفتهایی که این نهضت در اعماق و انکار و مغزودل و جان گروه معدودی از پیروانش کرده است باید توجه کرد" (۱) باید به موقفتیسی که اسلام در تغییر ارزشهای جامعه نصیص شد نگاه کرد.

"فتوحاتی که اسلام در وادیهای پر پیچ و خم و صعب العبور ارواح این عده کرده در نظر کسانی که بحقیقت و انسانیت بیش از قدرت و سیطره نظامی و ظاهری ارزش قائلند، وسیع تر، حیرت آور تر و با اهمیت تر جلوه میکند." فتوحات اسلام در تاریخ کشورها بی مانند روم و ایران و در سرگذشت کشور گشایانی چون چنگیز و دارا و ناپلئون و امثال این بی مخان نامدار بی نظیر نیست ولی یک مرد گنم بیابان نشین و نیمه وحشی مانند چند بن جناده را ابوزرقاری ساختن در هر مکتب و نهضتی کم نظیر است" (۲) باید اسلام را از این رهگذر نگریست و پیروزی او را در تغییر ارزشهای جامعه نگاه کرد. اگر اسلام را با این نگاه بنگریم راعی تازه برای مطالعه تاریخ اسلام یافته ایم. در حقیقت مقیاس شناسائی و سنجش کار اسلام باید عناصری باشد که اسلام خود بدان ارزش می نهد. نه آنکه با ملاک های عمومی دیگر که اصولاً "اسلام بدان ارزشی قائل نیست و از همین جا است که می بینیم بدلیل فشاری که اسلام در بی ارزش کردن ارزشهای غیر اصیل وارد می آورد. مردانی همچون ابوزرقاری در ادامه همین هدای و حفظ ارزشهای انسانی و اصیلی که اسلام آورد میکوشند و حتی جان خود را سخاوتمندانه در این راه می بازند. و باز هم بهمین دلیل می بینیم که ابوزرقاری علیه مردانی همچون عثمان و معاویه که دوباره در فکر بازگرداندن ارزشهای محکوم و غیر اسلامی و انسانی هستند می شورد. ابوزرقاری چون

---

(۱) ابوزرقاری - دکتر شریعتی (۲) ابوزرقاری - دکتر شریعتی

می بیند که معاویه ، کاخ نشینی و تاجداری را - که بدست اسلام از رسمیت افتاده بود - دوباره در جامعه ارزش میدهد، و دوباره طلا اندوزی و ریسا خواری را ترویج میکند، نمیتواند آرام بگیرد. ابوزر چون می بیند که دوباره خصلت انسانی اسلام بدست آدمکبای همانی همچون معاویه می رود که تحریف شود و ارزشهای بی ارزش قبل از اسلام نزدیک است بار دیگر زنده شود، فریاد میکشد، در مقابل مردم شام صمیمانه میجوشد و میخروشد و بادلی سوخته و خشمی آشکار آیات قرآن را بگوش توده گرسنه، زنی غریب خورده میسراند. او بیشتر روی این آیه تکیه میکند :

” کسانی که طلا و نقره می اندوزند و آنرا در راه حق ( ببرد )

نمی بخشند به کیفری دردناک نویدشان ده ” ( ۱ )

ابوزر بعنوان یک مسلمان برای ارزشهای انسانی، احساس مرزبانی میکند و همین احساس است که علی ، آن انسان سرفراز، برای آن میجوشد و حاضر نیست حتی یک لحظه، با روی کارماندن معاویه موافقت کند، چون هدف علی حفظ خصلت انسانی اسلام و انکار ارزشهای غیر اسلامی است ، و این برای علی مهم نیست، که عزل معاویه، برای شخص علی ممکن است درد سر ایجاد کند - که ایجاد هم کرد - مهم برای او اینست، که مرزهای اصولی اسلام شناخته شود و بازیگرانی چون معاویه - بهر صورت که ممکن است - بخارج مرزهای عقیدتی اسلامی رانده شوند و این کار را علی نه تنها در مورد معاویه میکند، او در تمام عمرش با حسین احساس مرزبانی عقاید اصیل و ارزشهای اسلامی نبرد بی امانش را ادامه داده است . بنابراین، کار علی در تمام عمرش با همه جلوه های گوناگونش یک چیز است : مرزبانی ارزشهای انسانی در جامعه اسلامی، و این همان راهی است که فرزندش حسین هم آنرا انتخاب و تعقیب کرد، که هدف اساسی ما در این سخن نامه، مطالعه در باره او و عملش و راهش است .



## نوبت مرزبانی حسین

درباره نهضت عاشورا، این غراز پرشده و شفاف و افتخار آمیز و در عین حال فوق العاده ترسناک سرگذشت انسانیت، سخن مکرر رفته است ولی حقیقت اینست که نه حقی ادا و نه حقیقتی شناخته شده است که شاید ما هم نتوانیم.

شناخت عمل حسین و عمل همراهان با شرفش تنها دانستن شماره روز و تاریخ وقوع حادثه و شماره لشکر و طرف و نامهای از هریک نیست. در اینجا باید دقیق تر نگاه کرد، باید هشیار بود و در آنسوی چهره های این انسانهای بحق انسان و جامعه ای که در آن بودند، کاوش کرد. این سخن گذشت که علی میخواست کاری کند، که معاویه نتواند در داخل مرز ارزشهای جامعه اسلامی بماند و تا جایی که برای علی امکان داشت در این کار موفق هم شد و معاویه را مسلمانان یک عنصر غدر و زورگو، که بر جامعه اسلامی مسلط شده است شناختند، ولی هرگز مجموعه جامعه اسلامی آنروز به معاویه ارزش اسلامی قائل نشد و با اینکه علی جانش را در این راه باخت و معاویه همچنان سالها بعد از او بی رقیب زنده ماند در عین حال او با عمه تبلیغاتش و درهم و دینار پاشیهایش و رجاله پروریهایش و دشنامهای رسمی بالای منبرش، علی، نتوانست در جامعه اسلامی (به استثناء عده محدودی از فریب خوردگان شامی) اثر عمل علی را از بین بردارد. و اکنون که معاویه احساس مرگ میکند، نقشه دیگری برای جامعه اسلامی می کشد، اینک دیگر نوبت مرزبانی حسین فرا میرسد، «مرزبانی ارزشهای انسانی در جامعه اسلامی» معاویه میخواهد کثیف ترین و ارتجاعی ترین شکل حکومتی را بد داخل مرزهای جامعه اسلامی بکشانند. عنصر وراثت در حکومت اسلامی، از محکوم ترین و بی آبروترین عناصری است که بدست ناپاک و کثیف معاویه در جامعه اسلامی پایه ریزی شد. این عنصر بیگانه که با ورود اسلام به روم و ایران، بکلی محکوم به نیستی شده بود

دوباره خاطره آنرا معاویه تجدید کرد. او فرزندش یزید را پادشاهی (۱) جامعه اسلامی برگزید. این کار معاویه خنجر دیگری بود، که تا مرفق بر پشت جامعه اسلامی فرورفت که احساس دردآور آنرا جامعه آنروز - و اگر حقیقت را بخواهید جامعه امروز هم - در همه جای خود کرد و می بایستی هم بکند - و یا بکنیم - که اصولاً، یک فرد و یا یک جامعه اسلام شناس نمی تواند با سلطنت موروثی موافق باشد که این هم از شمار همان ارزشهای غلط در جامعه قبل از اسلام بود و با ظهور اسلام بساطش برچیده شد و از ارزش افتاد. ولی روش اختناق آور و رجانه بازی های قداره بندان و عربده کشان اطراف معاویه، موقتاً جریان تبعمیان جامعه را سرد کرد و هنوز چیزی از این سردی نگذشته بود، که معاویه مرد تنهائ آنها که با اصالتهای روح و جان اسلام آشنائی دارند عمق این خیانت و جنایت معاویه را خوب می فهمند. خلاصه: این کار معاویه چون سنگ کجی بود که کجی های زیادی برای سقف بوجود آورد. تخم لقی بود که در دماغ جامعه شکست و چه لقیها، که بعد ها، و هنوز هم، بدنبال نیارند؟! بگذریم که درد بسیار است و رسید گیش کار کنونی مانیت. و این خود پیدا است که در مقابل چنین کاری تکلیف حسین چیست و چقدر هم سنگین است؟

جامعه می رود که منصرف شود. طرز فکر جامعه طبقاتی میشود - همان طبقاتی که اسلام کوبیدش - دیگر گوشش در راه عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه ثروت چند آن ارزشی، در جامعه ندارد، زر اندوزی و زرداری آبرو میآورد. تعلق و چاپلوسی و دور و بر کاخ ها پلکیدن، بهترین راه تأمین زندگی است. با شرفها گرسنه اند و بی شرفها و نامرد شا بر خر مراد سوار میشوند. بهترین نمونه های انسانیت - بدلیل نمونه بود نشان - سر سبد های شاگردان مکتب اسلام - بدلیل دفاعشان از حریم اسلام -

(۱) حقیقت را باید گفت، که اگر چه معاویه و یزید و دنباله های آنان میخواستند نام خود را خلیفه بنامند، ولی کارشان کار پادشاه بود و اینست که ماه و قبل از ماه گروهی دیگر، معاویه و یزید را پادشاه نامیده ایم.



تک و گروه گروه، سر به نیست میشوند. خلاصه: گروهی در جامعه اسلامی - با بد آموزی های معاویه و مکتبش - پیدا شده اند که از صدقه سر صندوق داری عمومی اسلام، عجب بخوشی روزگار میگردانند، و عجب روزگار را هم بر بیچارگان و محرومان میگردانند! از اسلام نه اسمی مانده و نه رسمی - و شاید اسمی، مانند خیلی جاهها، مانده باشد - و در عر حال حسین همه اینها را می بیند و سنگینی تکلیفش را بر دوش وجدان بیدار و مردانه اش احساس میکند. کار حسین با مرگ معاویه شروع نشد. حسین سالها قبل از مرگ معاویه ( و بخصوص پس از مرگ برادرش حسن ) دیگر آرام نداشت. میجوشد و در درون بسختی میخروشد. از هر فرصت استفاده میکند، که حرشی بزند، حقیقتی را فاش کند، از جنایتی پرده بردارد، از ارزش های زیر پا ماند اسلامی دفاع کند، کاری که پدرش علی، در پی آبرو کردن معاویه کرده بود، او هم بکند، این افکار حسین است در این ایام، او در همین موقع حرکت تازه ای را شروع کرده است، به تمام اصحاب پیامبر و فرزندان آنان، که در شهرهای قلمرو وسیع اسلامی پخش بودند، نامه ها مینویسد و سفارش ها میکند. آنانرا بکه دعوت می نماید، که بیایند آنجا و مطالبی که او میخواهد بگوید بشنوند. این کار حسین عجب کار جالبی است و جالب تر از آن سخنرانی او است، در حضور همین عده دعوت شده در مکه، که تعدادشان بنقل مورخین، از هزار بیش بود ( ۱ ) او در حضور این عده که اسلام را از سرچشمه گرفته اند و آنرا تا حدودی میشناسند صحبتها کرد، دردها و درمانها را گفت، از دستگاه حکومت انتقادها کرد و بیشتر از آن از همان طبقه که حرفش را می شنیدند و ادعای اسلام شناسی هم داشتند، بسکوت و بی تفاوتی آنان سخت حمله کرد و چه مناسب است که باین سخنرانی تقریباً عمومی او - اگر چه طولانی است - خوب گوش کنیم که بدرد امروزمان هم خیلی میخورد!

" مردم باید بیدار شد، باید عبرت گرفت عبرت از نکوهشی که خدا "

" از دانشمندان بیهود کرده، و این خود پندی است و موعظه ای که "

( ۱ ) " بررسی تاریخ عاشورا " از مرحوم دکتر آیتی

"بندگان را استیغاث میدهد، او در قرآنش در باره دانشمندان دینی "

"یهود ( احبار ) چنین میگوید : چرا این ره نمایان و دانشمندان "

"دینی، مردم را از این گفتار و کردار زشت باز نمی دارند؟ ( ۱ ) و "

"نیز گفته : کافران بنی اسرائیل از طرف داود و عیسی نکوهشی سخت "

"دیدند، چرا که اینان دست به ستم و عصیان و تجاوز زدند، اینان "

"پازشتی عایی که در جامعه رخ میداد، نبرد نمی کردند، اینان عجب "

"کار زشت و ناروایی داشتند " ( ۲ )

" دانشمندان یهود را، خدا در این آیات سرزنش میکند، چرا که آنان "

"ستمگران را در مقابل چشم خود سرگرم تجاوز و تباهی میدیدند ولی "

"دم بر نمی آوردند و فریاد اعتراض سر نمی دادند، که چون چشم طمع "

"به بخشش های آنان داشتند و شجاعت حقگوئی را از دست داده "

"بودند، ولی خدا میگوید : از هیچ آدمی نترسید و تنها از خدا "

"فرمانی من بیضاک باشید " ( ۳ )

" و باز میگوید : مردان و زنان با ایمان با یکدیگر پیوند و پیوستگی "

"دارند، از مصالح جامعه نگهبانی میکنند و با نارواییها می ستیزند "

" ( امر بمعروف و نهی از منکر میکنند ) " ( ۴ )

" خدا در این آیه نگهبانی مصالح ملت و ستیزه با نارواییهای جامعه "

" ( امر بمعروف و نهی از منکر )، را در ردیف اول واجبات آورده است "

" ( ۵ ) چرا که این نکته از نظر او پوشیده نیست که تنها در سایه انجام "

" این اصل، ( امر بمعروف و نهی از منکر ) است، که سایر اصول و "

" تکالیف سخت و آسان مفهوم پیدا میکند و موقعیت انجام می یابند "

" چرا که اصولا معنی امر بمعروف و نهی از منکر، کوشش در گسترش "

" مبانی اصولی اسلام و بیکار و ستیزه با ستم و ستمگران و تقسیم عادلانه "

( ۱ ) و ( ۲ ) و ( ۳ ) قرآن سوره مائده آیات ۶۶ و ۸۱ و ۴۷

( ۴ ) قرآن سوره توبه آیه ۷۲

( ۵ ) توجه کنید که در بقیه آیه که در این سخنرانی نیامده است از واجبات دیگر اسلامی مانند نماز و . . . ذکر میشود و استدلال حسین اینست که در این آیه امر بمعروف و نهی از منکر قبل از واجبات دیگر ذکر شده است و این تقدم در ذکر معنی تقدم در رتبه و اهمیت را میدهد



" ثروت عمومی و درآمد های جامعه اسلامی و دریافت کمک های بلاعوض "

" از ثروتمندان و پرداخت آن در جای صحیح و شایسته خوب میباشد "

" و اینست معنی دقیق امر بمعروف و نهی از منکر . "

" و اینک شما ای گروه نیرومند و فشرده ، شما که بدانستان مشهور "

" شده اید ، نامتان به نیکی و خیر خواهی برده میشود ، شما که در "

" سایه خدا در میان ملت ارزشی و اهمیتی یافته اید ، بزرگ و کوچک "

" زبر دست و زیر دست احترامتان میگذارند ، حتی بعضی شمارا بر "

" خود هم مقدم میدانند ، با اینکه هیچ گونه برتری بر آنها ندارند . "

" موقعیکه دست رد به سینه محتاجی میخورد و نیازش برآورده نمی "

" شود شما را خود را واسطه میکنند ، تا حاجت او برآورده شود آن "

" وقت ( گویی که کار بزرگی کرده اید ) در کوچه و بازار شاهانه (۱) "

" میخرامید و خود فروشی و بزرگی میکنید . آیا هیچ فکر کرده اید که "

" این احترام ها و این مکتب ها تنها بخاطر امید ی است که مردم به "

" شما دارند که در راه حق و راه خدا پسندانه قیام کنید و لسی "

" افسوس که شما بیشتر حقوقی را که خدا به عهده تان گذارده بود "

" پایمال کردید و در راه آن قدمی برنداشتید و با این کار خود "

" ارزش پیشوایان و رهبران راستین را در نظر مردم کاستید . "

" بگذریم که چه حقوقی از زیر دستان و ناتوانان ضایع کردید و تنها "

" بدنبال تاءمین حقوق ادعای خود افتادید ! عجب که شما در این "

" راه نه مالی پرداختید و نه جانی به خطر انداختید و نه با قومی "

" تجاوزگر ، در راه حق به پیکار برخاستید . با اینهمه آرزوی آنرا "

" دارید که دور از کیفر الهی ، به بهشتی جاودان ، پاداش ببینید ، و "

" در کنار پیامبران جایتان دهند ، ولی حق را باید گفت ، که من بر "

" شما از این همه نعمت که در سایه خدا بدست آورده اید و کفران "

" می کنید ، بیم دارم ، بیم از روزی سخت و پر شکجه ، چرا که شما در "

" اینراه به آبروی و مقامی بزرگ امتیاز یافتید ، کسیکه خدا را می "

" شناسد در نظر شما احترام ندارد، ولی همین خود شما در میان  
" ملت با نام خدا احترام میشوید "

" اکنون این حقیقت تلخ را می بینید که پیمان های الهی را می  
" شکنند ولی هیچ نمی جوشید و نمی خروشید، فریاد انتقاد و اعتراض  
" سر نمید هید، شما که برای گوشه ای از حقوق پدران خود فریادها  
" راه می اندازید، چطور شد که برای حقوق پیامبر اسلام و زحمات  
" طاقت فرسایش که چنین پایمال میشود حرفی نمیزنید، و برایش  
" شوری و جوشی ندارید؟ مگر نمی بینید که در شهرها کورها  
" و لالها و زمینگیرها با چه وضعی روبرو هستند؟ نه سرپرستی  
" دارند و نه کسی بخیرتاء مین زندگی آنها است، گرسنه و درمانده  
" افتاده اند و این شما هم که دیگر هیچ نه بفکر مسئولیت خویشید  
" و نه به انجام وظیفه ای بر میخیزید و از این بالاتر حتی بکسی  
" هم که باین وظایف برخاسته روی خوش نشان نمید هید و به کمکش  
" نمی شتابید با ساز شگری و چرب زبانی و چاپلوسی، در نزد ستمگران  
" پناه امنی و آرامی می یابید، با اینکه شما دستور الهی یافته  
" اید که به پیکار با این کارها ( کارهای خود و کارهای ستمگران )  
" برخیزید ولی چه باید کرد که دچار غفلتید و وظیفه نمی شناسید  
"....."

" باز هم این شما بودید که ستمگران را بمقام والای دانشمندان چیره  
" کردید و وظایف الهی خود را بدست آنها سپردید و آنان هم  
" دیگر با گمان و با دلخواه خود زندگی میکنند، جز راه تاء مین  
" خواسته های حیوانی خود نمی شناسند و اما چرا چنین شد و چرا  
" آنان بر شما چیره شدند؟ "

" گریز و هراس شما از مرگ و دلباختگی تان بزندگی آنها همین  
" زندگی ناپایدار این روز را پیش آورد، آنوقت ناتوانان و زبردستان  
" را تسلیم این ستمگران کردید، آه که چه روزی بروزگارشان آمد . "



" مرد می شکست خورده و به بندگی و اسارت کشیده شده، ملتی ناتوان  
" و در تاء مین زندگی روزانه خود در مانده و اینهم این زمامد ارا ن،"  
" آدمهایی گرد نکش که بد لخواه خود در مملکت هرچه د لسان میخواستند  
" میکنند، و همچون رجاله و اوباش گستاخانه بهر رسوایی و ننگی تن  
" در میدهند، اینان چه بر خدا ی بزرگ دلیر شده اند "  
" در هر شهری گوینده و واعظی از طرف آنان بر بالای منبر غریب می  
" کشد و داد سخن میدهد (۱) مملکت را همچون ملك شخصی خود"  
" در اختیار گرفته اند، آزادانه در آن دست اندازی میکنند، ملت را "  
" چنان کوبیده اند و برده خود کرده اند، که جراث دفاع از هیچ دست  
" تجاوزگری را ندارد. گروهی گرد نکش و قلدر و صاحب جاه و سخت  
" گیر بر طبقه محروم جامعه بر سر کارند، تنها از ملت اطاعت میخواستند"  
" و بس نه خدائی و نه حساب و کتابی می شناسند. با اجر یانی  
" عجیب روبرو شده ایم مملکت بدست ستمداری فریب دار و دورو اقتاد"  
"، باج گیری ستم پیشه، ماء مورین د ولتی نامهربان و خشن، ولی خدا "  
" میان ما و میان آنان د اور خوبی است و بالاخره قضاوت حقیقی در  
" این د استان برعهده او است. "  
" پرورد گار، تو خوب میدانی که حرکت و گارما، بخاطر به مسند قدرت  
" رسیدن و یا سهم بیشتری از درآمد عمومی را بجیب زدن، نیست ولی "  
" ما تنها در صد د شناساندن اصول واقعی آئین آسمانی تو و ایباد "  
" و گسترش اصلاحات اساسی در مملکت و تاء مین حقوقی مظلومین بیا "  
" خاسته ایم. تنها برای تقویت جنبه های عطی احکام اسلام حرکت "  
" کرده ایم و اکنون شما ( ای دانشمندان و شنوندگان ) اگر ما را "  
" یاری نکنید و منصفانه در مورد ما قضاوت ننمائید، ستمگران بر شما "  
" بیشتر مسلط خواهند شد و در ریشه کن کردن اسلام و پایمال کردن "  
" نتیجه تلاشهای پیامبران، از هیچ عملی، فروگذار نخواهند کرد. "  
" حقیقتاً باید به خدا پناه برد و در دعا را با او در میان گذارد که "

" همه راهها به سوی اوست . " ( ۱ )

حسین در این سخنرانی، صریح و بی پرده، کار خود و کارنامه آینده اش و فکر و عقیده اش را، خوب روشن میکند و باید این راهم قبول کرد که گفتاری باین روشنی در روزگاری به آن تاریکی - به غمان تاریکی که حسین خودش نشان مان داد - چنانکه به تجربه دیده و می بینیم، نتایجی خطرناک برای حسین داشت که او خودش را برای آنها آماده کرده بود .

### وارونه‌نمی اسلام

دستگاه سلطنت معاویه ارزشهای اسلامی را عجیب دست اندازی میکند، و درد آور آنکه، وظیفه شناسی دانشمندان و روشنفکران هم دست معاویه را در این سیاهکاریهایش بازتر گذاشته است، این است که روز بروز بر ضخامت طبقه فریب خورندگان افزوده میشود، کسانی که اسلام را وارونه می فهمند، در تزلزلند، اینجا است که نقش حسین در آگاهی عمومی و تفسیرهای اساسی و درستش از اسلام، چقدر لازم و ضروری بنظر میرسد، ببینید در همین سخنرانی گذشته، او روی معنی صحیح امر بمعروف و نهی از منکر، چطور تکیه میکند؟ و میخواهد روشن کند که اصولاً "معنی امر بمعروف و نهی از منکر چیست؟ او برای گروهی صحبت میکند که بارها قرآن را خوانده اند و حتی آنرا از حفظ دارند و به همین دلیل هم در سخنرانی خود، از هر آیه تنها قسمت اولش را میخواند. او حرفش این نیست که چرا قرآن را نخوانده اند؟ او منظورش این نیست که آیه هائی از قرآن را که مردم فراموش کرده اند بیادشان بیاورد، حرف او این است که معنی این آیات قرآنی وارونه شده است، درست در جهت مخالف معنایی که منظور اسلام است، و گرنه همه آن مردم این را شنیده اند که امتیاز یک مسلمان به امر بمعروف و نهی از منکر



است که در جامعه میکند (۱)، ولی آنان معنی امر بمعروف و نهی از منکر و چیزهای دیگر اسلام را آنطور که اسلام شناسان و حدیث سازان! مکتب معاویه تعلیم داده اند میفهمند، درست نظیر همان معنایی که امروز، در جامعه های اسلامی از آن فهمیده میشود، که چه بی خاصیت و بی خصلت و چه پوک و بی اثر شده است و تنها بکن و مکن های لوس و خنک گروهی خشک مقدس را بیاد آدم میآورد و دیگر هیچ! اما کاری در سطح کار حسین و نهضتی هم رنگ حرکت عاشورا، نهضتی ضد ظلم و فقر و بیداد و اختناق و استبداد را چه کسی لقب امر بمعروف و نهی از منکر - البته در جامعه کنونی ما - میدهد؟! و این هم خود دردی است که شاید بعد ارسیدگی<sup>ش</sup> کنیم. برگردیم به روزگار حسین.

وارونه فهمیدن اسلام یعنی وارونه شدن ارزشهای جامعه انسانی اسلام، اینست که حسین، با تکیه به تکلیف فرد فرد مسلمانان، در انجام امر بمعروف و نهی از منکر، میخواهد ارزشهای از بین رفته را دوباره زنده کند، میخواهد با فقر توده مردم که جلوه ای از وارونگی اسلام است بجنگد، میخواهد با استبداد اهریمنی که - در همه جا! - مایه و سرچشمه هر فساد و ناسامانی و انحراف خصلت اسلام است نبرد کند، ولی هنوز مردم چند آن آگاهی ندارند، چون بازشتیها انس گرفته اند زشتی نمی بینند و این جمله زیبا و در عین حال درد آور خوب بحالشان میخورد، که: "درد ناک تر از هر دردی خو گرفتن به درد است" (۲)، چنین جامعه ای را بیدار کردن خیلی فداکاری میخواهد، خیلی بردباری و حوصله لازم دارد، اکنون حسین تصمیم گرفته است که جامعه اسلامی مات و مبہوت در برابر اختناق معاویه را بخود بیاورد، شجاعت حرف زدنش بدهد، سرگیجه ای را که در نتیجه فشار حکومت و دردهای دیگر گرفتارش شده است برطرف کند. این تصمیم حسین است و بهمین دلیل شروع کرده است به نامه نوشتن و سخنرانی کردن که اولین و ساده ترین شکل آگاهانیدن و تکان دادن مغزها است و پیدا است که این کار باید روی کسانی باشد، که لا اقل مغزی دارند و می توانند

---

(۱) بازگردید به سخنرانی حسین و توضیحش از امر بمعروف و نهی از منکر و آیه ای که از قرآن نقل میکند (۲) ژان ژاک روسو



بفهمند - اگر چه معمولاً بد لایلی فهم خود را خفه می کنند و این خود چیز تازه ای نیست - بهمین جهت حسین ابتدا ۴۱ به طبقه روشنفکران و دانشمندان رو می آورد . نامه می نویسد و برایشان خطبه و سخنرانی ایراد می کند ، او میدانند که اگر این طبقه برآستی پشتیبانیش کنند ، در این حرکت راهش خیلی نزدیکتر خواهد شد .

### مرحله جدید مبارزه

در این میان معاویه میبرد و یزید به تخت و تاج حاضر کرده پدرش میرسد ، حرکت حسین رنک دیگری بخود می گیرد . خبر مرگ معاویه و زمامداری یزید عکس العملش روی حسین فوق العاده قابل مطالعه است ، او با شنیدن خبر زمامداری یزید میگوید : " حالاً که جامعه اسلامی به زمامداری مانند یزید دچار شده است دیگر باید فاتحه اسلام را خواند ، " ( ۱ ) چون خطر جدی است حسین هم جدی تر و بی آرام تر از سابق به حرکت می افتد ، دستگاه یزید میخواهد همه مخالفین را از میان بردارد و پیدا است که اول به سراغ حسین میرود ، یزید خود شخصاً نامه ای به فرماندارش در مدینه می نویسد ، که تا از حسین به پادشاهی و سلطنت یزید اعتراف نگیرد ، دست از سر او برندارد . ( ۲ )

سلطنت یزید چنان در جامعه اسلامی می خواهد بماند ، که حتی حسین را هم میخواهد باعتراف مجبور کند ، و در غیر این صورت دستور دستگیریش را می دهد ( ۳ )

اینست که حسین آخرین تصمیم خود را می گیرد و قبل از اینکه فرماندار یزید ، پنجه اش را روی او بیفکند ، او خود و خانواده اش را از مدینه بیرون

( ۱ ) بررسی تاریخ عاشورا از مرحوم دکتر آیتی بقیه در صفحه ۲۳

( ۲ ) تاریخ طبری ج ۷ صفحه ۲۱۶

( ۳ ) تاریخ طبری ج ۷ صفحه ۲۱۶







کشمین رفته ظلم و تجاوز قطع،

بخون و خاک اندازم مستمرا، برز انم حق و جانش،

بسوز انم لغیر خولتین من و خان و دانش را، برای اند

افتم،

ز لطف نهایی آزاده، مسلم،

مسلمانان که باید بچون

کدری من مسلمانم.....



می کشد . این خبر بگوش حسین رسیده است که حتی رژیم خون ریز یزیدیه  
تصمیم دارد حسین و مخالفین دیگر را در هر گوشه که دست بر آنها یافت  
ترور کند و نقشه هم طوری تنظیم شده است که بدست مردم و بنام مردم تمام  
خواهد شد و هیچ گدی از این جنایت بردامن ناپاک یزید نخواهد  
نشست . درست مثل قیامهای علی ! این روزگار که خوب دیده ایم ، که بدست  
که و نقشه کیست و در عین حال بنام که تمامش می کنند . آنچه طبعی هم برا  
میزند ! در روزگار حسین هم نار بنا بود همین طور باشد ، بنا بود او را  
در عمان مدینه نابودش کنند و بدو اگر احياناً طغیان و عصیان در  
جامعه پیدا شد ، دوش به چشم هیچیک از گردانندگان رژیم نرود ، که چون  
قاتل ناشناس بوده . این اوضاع بی امنیت داخل مدینه از یک طرف و احساس  
مسئولیت بسیار شدید حسین ، در برابر وارونگی اسلام هم از طرف دیگر  
نهضت حسین را وارد مرحله تازه ای کرد . این مرحله از آنجا شروع میشود  
که حسین میخواهد نقطه دیگر برای کار خود و حرکتش انتخاب کند . حسین  
مکه را برای این کار برگزید . حسین در شب ۲۹ ماه رجب سال ۶۰  
هجری مدینه با زن و بچه و عده ای از خویشان و انش بسوی مکه ترک میکند (۱)

### کاری چنین و کارنامه ای چنان !

آنها که از جریانات پشت پرده و از تعهدی که حسین در برابر مکتب و  
اصالتهای اسلام احساس میکرد ، بی خبر بودند ، همه او را نصیحت  
میکردند ، که گنج راحت را ترک نکند و بدست خود خطری بزرگ برای  
خود و خانواده اش نخورد . عجیب اینست که حتی برادرش محمد حنفیه  
هم او را به ماندن در مدینه و تسلیم او ضاع شدن پند میدهد .  
نکته ای که از این فراز تاریخ بدست می آید و خیلی هم درد آور است  
و حتی میتوان در شمار لایله نهضت حسین درآید ، اینست که مفاعیم و  
اصالتهای اسلام در این موقع چنان دستخوش رنگونی شده است که

افرادی که بتوانند معنی کار حسین را بفهمند و عمق درون او را درک کنند خیلی کم شده اند. اینست که بجای همکاری با او جلوگیری هم می کنند، به سازش پندش میدهند. اینست که این نصیحتها نه تنها در حسین اثر نمی کند بلکه او را مصمم تر می کند و چه زیبا است وصیتی که حسین در موقع خروج از مدینه، به برادرش محمد حنفیه میکند، به همان برادر ناصحش.

ببینید چقدر تشنگ حقیقت این حرکت خود را برای او روشن میکند و چه زیبا بهمه نصایح خیرخواهانه برادرش پاسخ میدهد و از آن بالاتر تکلیف او و دیگران را هم در رفتن از همین راه میاند. اکنون گوش کنیم بفرز هائی از این وصیت :

"... حقیقت اینست که این حرکت و قیام من بخاطر سرکشی و یا " خود پرستی و اخلاکگری و یا بمنظور ایجاد بلوا و تجاوز نیست (۱) "

" من تنها برای اصلاح طلبی در جامعه اسلامی، جامعه ای که " مدعی پیروی جد من محمد است، بپا خاسته ام، کار من امر بمعروف " و نهی از منکر و زنده کردن اصالتها و ارزشهای اسلامی و ستیزه " با نارواییها و ناپکارها و راه من راه پیامبر و علی است. "

" در این صورت اگر کسی در این کار با من شرکت جست و براستی " دعوت مرا پذیرفت که چه بهتر و اگر دست رد بسینه ام زد و بهمراهیم " نشناخت، من خودم در این راه پافشاری و شکیبائی خواهم کرد - "

" حتی یکنه باین وظیفه بر میخیزم - تا خدا میان من و میان این " نابکاران بحق دآوری کند که تنها او میتواند بهترین داورها باشد " و اینست ای برادر، وصیت من بتو و باید بگویم که اصولا تکیه گاه " اصلی من خداست و از هیچ کسی جز او چشم داشتی ندارم " (۲)

---

(۱) اینها لقب هائی است که دستگاههای تبلیغاتی رژیم های ضد ملی و فاسد به قیام های آزاد بیخش و نهضت های اصیل ملی میدهد و انحصار به دیروز و امروز ندارد. حسین هم چون از واقعیت و فریبکاری دستگاه یزید خبر دارد قبلا خودش حساب عمه را میبرد.

(۲) بررسی تاریخ عاشورا و گفتار عاشورا سخنرانی مرحوم آیتی.



حسین این وصیت نامه را در موقع حرکتش به طرف مکه برای برادرش می نویسد، تا هم پاسخی داده باشد بآنها که از رفتن منعش میکردند و هم راه خود و برنامه اش را اعلام کرده باشد. ببینید، تکیه حسین روی این سخن که کار من امر بمعروف و نهی از منکر و راه من راه پیامبر و علی است برای این است که به افرادی مانند محمد حنیفه - که روزگاری در شمار سلحشوران بزرگ جامعه اسلامی بود - یاد آورشود که چه نحرفانی عمیق در جامعه اسلامی پیدا شده است و چه تغییری این جامعه با جامعه زمان پیامبر و علی کرده است؟ شاید در اینجا بی مناسبت نباشد، که شرحی کوتاه از انحراف اقتصادی جامعه اسلامی، در این دوره نقل شود. این عثمان انحرافی است که حسین در سخنرانی گذشته اش در زمان معاویه به آن اشاره کرده است. در هر صورت در آن جامعه اسلامی که ابودریش با دیدن فقط يك کاخ سبز معاویه چه فریادهای می کند و چه جوش و خروشی نشان میدهد (۱)، اکنون دیگر، شماره کاخها و اموال دیگر در زمان اموال عمومی از حساب بیرون شده است. زبیری یکی از مسلمانان همین جامعه - جامعه ای که حسین فاسدش میخواند - کاخ هایی در بسره و کوفه و اسکندریه مصر ساخته و هنگام مرگش اموال وی ۵۰ هزار دینار طلا و هزار اسب و هزار گنیز و غلام و املاکی بی حساب در شهرهای مختلف بود (۲) مسلمان دیگری از همین جامعه طلحه بن عبید الله است (۳)

- (۱) که بالاخره چنانکه مرسوم است بجه قیمت شکنجه و مرگ در ناکش تمام شد.
- (۲) گفتار عاشورا سخنرانی مرحوم دکتر آیتی بنقل از مروج الذهب مسعودی
- (۳) همان کسی که برای خلافت علی دست و پاها کرد، بخيال اینکه علی در خلافتش فرمانداری منطقه ای را بپاداش خدمتش تیرول او خواهد کرد - کاری شبیه فعالیت های انتخاباتی در عصر خودمان و نان های قرضی که موکلها به وکیل های احتمالی میدهند - ولی پس از خلافت علی، طلحه فهمید که اشتباه کرده است و فهمید تا علی روی کار است او را از این نمد کلاهی نیست و راه تمام سوء استفاده ها بسته است، زود راهش را عوض کرد و بجنگ علی آمد و جنگ جمل را برآورد.

که در آمد او تنها از املاک عراقش روزی، به هزار دینار و بنقلی دیگر به  
 بیش از این مبلغ میرسید و تازه در آمد دیگرش در ناحیه شرات خیلی پیش  
 از اینها بود و کاخ سفیدش در مدینه چشم همه را خیره میکرد ( ۱ ) و  
 زید بن ثابت هم یکی از عسین مسلمانان در موقع مرگش آنقدر طلا و نقره  
 بجا گذاشته بود، که برای تقسیم میان بازماندگان آنها را با تبر خورد  
 میگردند و علاوه بر این، املاک و مستغلات فراوان دیگری هم داشت  
 که به ده ها هزار دینار میرسید ( ۲ )

ببینید، چطور جا معه اسلامی، خست و خویش عوض شده است! جامعه ای  
 که در ابتدا به جنگ ثروت اندوزی و تراکم ثروت در نقطه ای و گرسنگی  
 طبقاتی ضعیف در نقطه دیگر ( ۳ ) میرفت، کمتر به اینچنین خصلت و  
 رسالتش را از دست داد. جامعه ای که ابوذرش آنچنان با حرارت بطرف  
 داری از طبقات مظلوم میروید و سخنی باین صراحت میگوید که  
 " من تعجب میکنم از مردمی که نان روزانه خود را در اختیار ندارند "  
 " و در عین حال با شمشیر آخته بر مردم (ثروتمند) نمی شورند " ( ۴ )  
 این سخن یک فرد مسلمان و یک درس خوانده در مکتب اسلام است. این  
 جامعه چنین راعش را تغییر داده، که تا نگاه میکنی ثروتهای متراکم و تا  
 چشم کار میکند، فقیران گرسنه در آن در کنار عم نشسته اند!! من هر وقت  
 این قسمت از تاریخ اسلام را و این ثروت های افسانه ای را با این آیه  
 قرآن - که قبلاً هم بیبار نقلش کردم - در کنار هم میگذارم، براسی دچار  
 غیجان میشوم و براستی دلم سخت میگیرد. و آیه این است :

- ( ۱ ) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی در گفتار عاشورا  
 ( ۲ ) برای دیدن نمونه های دیگری از ثروتمندان به مدرک سابق مراجعه کنید  
 ( ۳ ) این مطلب در خطبه شفشقیه که گویا اولین خطبه علی پس از رسیدن  
 به زمامداری است و به زبان امروزیها برنامه دولت علی، بطرز بسیار برجسته ای  
 روشن شده است. عنی در این خطبه چنین میگوید: " اخذ الله علی العلماء  
 ان لا یقاروا علی کظه ظالم ولا یغیب مظلوم " : خدا از دانشمندان پیمان  
 گرفته است که در برابر سیری بی اندازه و شکمپرستی های مستمر و گرسنگی  
 و فقر ستمیده، آرام نگیرند.  
 ( ۴ ) صوت العداله الانسانیه



”والَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ  
”فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ“: کسانی که طلا و نقره می اندوزند و آنرا  
”در راه حق بمرده نمی بخشند، به کیفری دردناک نویدشان ده.“

راستی تا انحرافی ۱۸۰ درجه در جامعه پیدا نشود، چطور میشود، این در  
موضوع را نارعم گذاشت؟ کارنامه آن باشد و کار این راستی خیلی دردناک  
است!

### اجتماع با مسلکها

بدلیل همین انحراف است که افرادی که معنی نهضت و قیام حسین را بتوانند  
بفهمند، خیلی کم شده اند. همین انحراف است که بحسین نشان میدهد  
که قبل از قیام خونین اشعلیه یزید، تکلیف مهمتری دارد، تکلیف بازشناسا  
اسلام مردم و جامعه مسلمان.

اکنون او به مکه آمده است تا در اینجا کارش را روی جامعه و مردم شروع کند.  
نقش مکه در تاریخ اسلام فوق العاده جالب است. شهری است، که بیش از هر  
شهری مهمان بر او وارد میشود و چون این آمد و رفتها، تنها یک عبور  
معمولی و تماشاگرانه نیست، بلکه سفری است که باید بوی مسلک و مرام بداند  
پس هر که آنجا میآید، لااقل باید بی مسلک نباشد و این همان نکته ای است  
که شهر مکه را و مردمی را که بآن میآیند از شهرهای مسافری و پرآمد و رفت  
و مسافرنهای دیگر سوا میکند. مسافرین این شهر مردمی «باید» باشند (در  
این «باید» وقت کنید!) که برای این آمدن خود رسالتی احساس میکنند.

اینست که حسین، مکه را برای تار خود و حرکتش برمیگزیند و این انتخاب  
عم خود از آن نکته های جالبکار حسین است و برای آنها که مکه و اثرش  
را در جامعه اسلامی خوب می شناسند، فوق العاده پر اهمیت است. در مکه  
است که حسین عجیب دست به آگاهانیدن مردم می زند. هر روز در مقابل  
مردمی که برای شرکت در مراسم حج از راه میرسند خطبه ایراد می کند و چه  
نامه هایی به اطراف و شهرهای اسلامی نمی نویسد. حسین در اوایل ماه

شعبان به مکه وارد شده است، ماههای شعبان، رمضان، ذی قعدة و مقداری از ذیحجه را در مکه بکار عمیق و پراثر خود، یعنی بالا بردن سطح آگاهی عمومی - قدم اول در هر حرکت - مشغول است. حقیقت اینست که در این سه ماه حسین کاری کرد، که در عمه جای جهان اسلام صدایش پیچید. همه جا این خبر رسید، که حسین زیر بار یزید نرفته است و چرا عم نرفته است!

از بصره و کوفه پشت سرهم برایش نامه و تومار می نویسند که از دل و جان به پشتیبانیش حاضرند. طبق گفته تاریخ دوازده هزار نامه تنها از کوفه دریافت کرده است.

در خود این شهرها عم، علی رغم اختناق و ترس و رعبی که جاسوسان یزید در شهرها ایجاد کرده اند، مردم بدون توجه باین وحشیگریهای رژیم، کم کم ترس را کنار گذاشته اند و بجوش و خروش افتاده اند، دست به اجتماعا مخفی زده اند - کاری که قبل از حرکت حسین اصلاً بیپوده و مسخره بنظر میرسید - این قسمت از تاریخ را که طبری نقل میکند عجیب جالب است. طبری می نویسد: محل اجتماع مخالفین دستگاه و عواداران حسین در شهر بصره خانه زنی بنام ماریه دختر سعد است. این زن خودش از طرف داران پروپاقرص حسین است، تا جائیکه منزلش را به پایگاهی مخفی برای برخورد و اجتماع مبارزان بصره تبدیل نموده است (۱). کار حسین در مکه اینطور بجای دیگر اثر کرده است. نکته ای که برای من در اینجا جالب است، شرکت دبیرانه و فعالانه این زن در این حرکت سیاسی است، تا جائی که نقش رابط و گردانندگی شبکه مبارزان بصره را بازی میکند، آنهم بنام طرف داری حسین، این عمل نیز از شمار عمان نمودهایی است که نه در میان مسلمانان و طرفداران امروزی حسین و نه در جناح مخالفین اسلام و بسه اصطلاح، پرچمداران نهضت شرکت زن در همه جای اجتماع دیده نمی شود انصاف باید داد، که کاری در سطح کار این زن را در سرگذشت مکتبهای



دیگر آنها هم در آن روزگار، هرگز نمی توان یافت . و حالا باید منتظر بود که نیایی که خود را امروز بنام طرفدار شرکت زن در اجتماع جا زده است کی خواهد توانست سطح فعالیت و نقش زن را در جامعه باین پایه برساند (۱)

x x x

برگردیم به حرف خودمان، طبری می نویسد : ابن زیاد پس از شنیدن خبر حرکت حسین از مکه به طرف عراق، دستور داد که در اطراف بصره نیرو مستقر شود و دید بانانی از برجهای شهر ورود و خروج مردم را زیر نظر بگیرند . راه اصلی شهر را هم کاملا بست . در همین وقت در خانه ماریه - زنی که قبلا داستانش را گفتیم - اجتماع سیاسی و ضد رژیم دلیرانه به کار خود ادامه میدهد . طبری اضافه میکند، که مردی است بنام یزید بن نبیط که ده فرزند جوان دارد و همه با پدر خود در خانه همین زن هستند ، این مرد در اجتماع این خانه تصمیم خود را راجع به حرکت به طرف حسین صریحا اعلام کرده رو بفرزندانش نمود و پرسید کدامتان حاضرید، با من در این کار شرکت کنید . دو تن از پسرانش آمادگی خود را اعلام کردند .

پس رو بجا ضریحین کرد و گفت من تصمیم گرفته ام و هم اکنون بسوی حسین حرکت خواهم کرد . گروهی از حاضرین برای او از جاسوسان و دید بانان ابن زیاد، که برج و باروی شهر را پیر کرده بودند، اظهار نگرانی کردند، ولی او با لحنی قاطع گفت همچنین موانعی در راه تصمیمی که من گرفته ام نمیتواند ارزشی داشته باشد . بهر حیل بود در صحرا خود را به اردوی حسین رساند و خود و فرزندانش جزو شهیدانی بودند که در برخورد با دشمن، در کربلا، از پا در آمدند (۲) شکوه گاو این پدر و سخاوت او در جانبازی بخاطر حق و پیشنها صمیمانه و پاکبازانه اش به فرزندانش خود، چقدر عمیق

(۱) بدیختی اینجا است که در جوامع اسلامی امروز هم موقعیت زن در اجتماع شگلی بخود گرفته که دیدیم بنام آزاد کردن زن چه نهضت های اسلامی را با اتهام ارتجاع و بنام مخالفین آزادی زن و از این قبیل اراجیف چشم مردم انداختند و این نقطه ضعفی است که پیکر جامعه بارها زخم های گذشته ای از آن خورده است (۲) تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۳۶

و تماشایی است . این ها است نتیجه ای که حسین از آمدنش به مکه  
میگیرد .

### شهرهای خوش آمده اند

در این میان حسین برای اینکه جوش و خروش مردم کوفه به سردی نگراید ،  
پسر عموی خود مسلم را بطرف کوفه میفرستد ، تا شاید خود بتواند از مکه  
کوفه های جوشان دیگری در قلمرو اسلامی بوجود آورد . در استان آمدن  
" مسلم " به کوفه توسط جاسوسان مخصوص بگوش یزید رسید . یزید این زیاد  
را برای حل مسئله " مسلم " ناء مور فرمانداری کوفه میکند . این ابن زیاد هم  
در شرارت و عجزگی و بد منشی برآستی نبوغی دارد !! از کشتن و سربریدن  
لذت میبرد . حالا که اوضاع بی آرام است و یزید برای نشان دادن ثبات  
سیاسی حکومت ! خود دست او را باز گذاشته است ، ابن زیاد میدان مناسبی  
برای راضی کردن دل بیمارش یافته است . در کوفه غوغا میکند . از سخنش ،  
از نگاهش و از هر چیزی دیگرش بوی خون میآید . چنان ثبات سیاسی ( و سکوت  
موء بانه ای - که انواعش را دیده ایم ! - در کوفه بوجود آورد که پایه های  
تخت یزید در شام در خون غرق شد . قداره بند ان اطراف ابن زیاد ، برای  
خود چه عیدی گرفته اند و چه شادند ! منتظرند ، که ابن زیاد به يك  
بیچاره ، چپ نگاه کند ( ۱ ) . با چنین سیاستی ! مسلم و چند تن دیگر پراز  
يك مبارزه و دفاع جانانه خونشان ریخته میشود .  
حالا ببینید ، چه تشویق ها و چه آخرین های یزید برای این شاهنارهای  
ابن زیاد ، در پاسخ نامه اش ( ۲ ) نثار میکند :

( ۱ ) طبری در این قسمت نمونه های دردناکی نقل میکند . در کوفه حکومت  
نظامی اعلام شده است ، هر که را در بیرون خانه می بینند ، می گیرند و سپس  
از چند سوال ، دست آخر سراغ قبیله اش را می گیرند . بعد ابن زیاد دستور  
میدهد که برای عبرت سایر افراد قبیله ، او را ببرند در میان عمان قبیله ای  
خودش گردن بزنند . از این نمونه ها طبری خیلی نقل میکند .  
( ۲ ) ابن زیاد ، سرهای مسلم و هانی را به همراه دو نفر ، با يك نامه ، برای یزید  
میفرستد ، ابن زیاد ، در این نامه از تقوی و پرهیزکاری و امانت و فهم و شعور  
و راستگویی این فاسدین تمجید هایی کرده است ، که بیا و ببین !



" این زیاد، آفرین بر تو! تو همانطور رفتار کرده ای، که من دلم میخواست،"  
" رفتاری سیاستمدارانه داشتی، صولت و سطوت شجاعتانانان، برای من"  
" بسیار رضایت بخش بود. تو کاری کرده ای که من قبلاً هم درباره تو"  
" همان را عقیده و توقع داشتم، راجع بازرندگان نامه و سرسای مسلم و"  
" هانی، همانطور که نوشته بودی، کاملاً درست بود، با آنها صحبت ها"  
" کردم انفرادی فهمیده و ممتاز بودند، یاد ت نرو، که همیشه مورد محبت"  
" باشند" (۱)

از این نامه باید فهمید، که اوضاع چه بوده و یزید چطور برای حفظ حکومت خود دست پاچه شده، باین زیاد ناز شصت میگوید. خوب میشود فهمید، که چه لرزی و چه تکانی به پایه های تخت یزید وارد آمده است. در چنین اوضاعی است که همیشه می بینیم زمامداران غیر ملی و خونخوار تا سرحدّ خضوع از قداره بندان و چکمه پوشان اطراف خود تملق میگویند و برای آدم کشی های آنان، کف میزنند و مدال افتخار می بخشند، و چه لقبهای زیبا و پر زرق و برقی هم بدنبالشان ردیف میکنند! آخر، هرچه این طبقه آبرومند تر شده، نتیجه اش به حساب بت بزرگ واریز میگردد!

و در همین جا به این نکته هم برخورد می کنیم، که هر اندازه اساسیک رژیم پوک تر و پوشالی تر باشد، نیازش به عربده کشان بیشتر است و اگر حرفمان را از طرف دیگرش هم شروع کنیم قضیه همچنان درست در میآید، یعنی: هر اندازه رجاله ها و باباشملهای جامعه در رژیم حکومتی عمان جامعه آبرومندتر و عربده کش تر باشند، دلیل بیشتر پوکی و تزلزل عمان رژیم است. خلاصه، این عشق بازیبای رژیم با این رندان تردامن و سینه چاک! همچون نان قرضی است که روز مبادایی بدر میخورد و احتمال روز مبادا هرچه بیشتر باشد، باید بیشتر نان بقرض داد. حالا، یزید هم در چنین وضعی قرار گرفته است، بهمین جهت بعد از آنهمه هند وانه هایی که به زیر بغل این زیاد، در قسمت اول نامه اش - که قبلاً خواندید - میدهد، نگاه کنید، که در آخر نامه و بچه زودی میخواهد

نان بقرض داده اش را نقد کند . او در آخر همان نامه مینویسد :

" . . . از اینها که بگد ریم بمن خبر داده اند، که حسین به طرف  
" عراق حرکت کرده است، بهوش باش که دید بانان و نظامیان مسلح  
" را در اطراف و در نقطه های حساس متمرکز کنی ، باید در چنین  
" اوضاعی، گمانت هرچه گفت بد آن عمل کنی ، يك تهمت دليل کافی  
" برای آنست که بگیری و ببندی . . . "

### حسین از مکه خارج میشود

از تکانی که کار مسلم در پایه عای رژیم یزید بوجود آورده بود، خوب میتوان  
خطر حرکت حسین را هم حساب کرد . آنها که همیشه در تفسیر نهضتها  
و قیامهای انسانی ، سوداگرانه، بدنبال يك نتیجه نقد و - به اصطلاح خود  
شان - مشت پر کردن میگردند ، نمیدانم آیا از این ترسی که بر جان یزید،  
در نتیجه حرکت حسین نشسته است، چه برداشتی میکنند، ولی به عقیده  
من، سیمای وحشت زده و رنگ پریده یزید، - و آنها که راه او را میروند! -  
سیمایی که در این نامه خوب تماشایی است، یکی از آن پرشکوه ترین و دل  
انگیز ترین آثار این جنبشها است . مگر در هم شکستن غرور گستاخانه  
و مستانه ستمگر کم چیزی است؟! و پیداست که این رنگی که از چهره ستمگر  
پریده است باید با خون پیکارگری که عامل اصلی این رنگ پریدگی است  
جبران شود . مگر کم چیزی است که ستمگر هم لااقل زمانی مزه ترس و دلپهره  
و ناامنی را بچشد و در غم ملت شریک شود!! (۱)

از نامه یزید معلوم میشود که حسین مرحله اول کار خود را یا کاملاً و یا  
به دلایلی، تا آنجا که می توانسته، تمام کرده مکه را ترك گفته است .  
و گفتیم که حسین سوم ماه شعبان به مکه وارد شد و آن ماه و ماه رمضان  
و شوال و ذی قعدہ را در مکه تلاش میکند، ماه ذیحجه فرا میرسد، ماهی که  
اعمال حج در روز دهمش انجام میگیرد . بنابراین کسانی که میخواهند

---

(۱) راستی آدم در بیان بعضی حقایق، عجیب چهار نارسایی میشود .  
اینجا است که کنایه و علامت تعجب و سوءال چه خوب در آدم میرسد!



روز  
در این اعمال شرکت کنند باید معمولاً تا ششم و یا هفتم در مکه باشند .  
و بزبانی دیگر آخرین قافله حجاج معمولاً دیگر روز هفتم در مکه حاضرند .  
حسین باورود آخرین قافله های حجاج حرفش را تقریباً برای همه گفته  
است، دیگر از این بعد، برای این مردم پرده ای افتاده نمانده است، تمام  
پرده ها بالا است، بعد از اتمام اعمال حج اینها هستند که مقداری زیاد  
از گفتارهای حسین را بشهرهای خود خواهند برد . اما کاری باید کرد که  
مردم بیشتر با اهمیت جریان آگاه شوند . اینست که در حالیکه همه مردم  
سرگرم تهیه مقدمات اعمال روز دهمند، یکمرتبه این خبر بگوش همه مردم میرسد  
که حسین از شهر خارج میشود . این قضیه یک کار عادی نیست، یک  
نقشه بسیار جالب است . هنوز سابقه ندارد در تاریخ اسلام کسی در مکه  
تا روز هشتم نیحجه باشد و یکمرتبه بجای اتمام اعمال حج کارهای خود  
را ناقص بگذارد ( ۱ ) و شهر را ترک کند . اینکار، نظر به اینکه از فردی  
مانند حسین سر میزند، بیشتر موجب تعجب مردم است . آنچه برای مردم  
مسلم است اینست که حسین از احکام اسلامی، بهتر از همه آنها باخبر  
است و همچنین علاقه او در عمل کردن به اسلام هم غیر قابل تردید است .  
حالا چه خبر است که حسین مکه را ترک میکند ؟ این سوءالی است که مردم  
از یکدیگر میگویند، گفته اند، که روز هشتم نیحجه حسین قبل از خروج خود از  
مکه، خطبه ای برای مردم ایراد کرد . حسین در این سخنرانی خود چنان  
شاعرانه و زیبارگ را توصیف و ستایش می کند، که زندگی و تمام زیباییهایش  
در مقابل چشم انسان جلوه اش را می بازند . حسین در میان مردمی که از  
رفتن او در تعجبند، به سخنرانی برخاست و پسر از چند کلمه درود و ستایش  
الهی چنین آغاز کرد :

” مرگ، بر ای فرزند ان آدم، همچون گرد نیند، بر گردن دختران جوان، ”  
” برازنده و زیبا است، چنان دلم برای ( راه ) گدشتگانم ( پدرم پیامبر ) ”

( ۱ ) البته حسین بقصد عمره از احرام خارج شد و این صورت فقهی  
جریان است و گرنه مطلب همانست که در بالا گفتیم .

"شور میزند، که گوئی یعقوبی هستم در انتظار یوسفی، و من خوب"  
"میدانم که پایان راه من مرگ است. زیرا وظیفه من راهی جز"  
"شهادت بمن نشان نمیدهد. من خوب بچشم خود می بینم که چه"  
"گرگانی گرسنه، در بیابان عراق، در سرزمینهای نوامیس و کربلا، بمن"  
"حمله ور خواهند شد و پیکر مرا پاره پاره خواهند کرد، چه شکمهایی"  
"گرسنه و جیب هائی خالی، با کشتن من پر خواهد شد. گروهی"  
"شکم پرست و پول دوست از این داستان به نواهی خواهند رسید"  
"و این خود روشن است که مرگ انسان را همواره دنبال میکند..."  
"حالا، هر که از دل و جان آماده است که خودش را در این راه بی-"  
"افشاند و از صمیم قلب بیدار حق آماده است یا ما حرکت کند، که"  
"من فردا صبح از این شهر سفر خواهم کرد. بامید خدا" (۱)

راستی سخنی باین زیبایی و زلالی چه اثری در انسان میکند، مگر میشود  
از این زیباتر هم مرگ را ستایش کرد؟ آیا میشود بیشتر از این هم زندگی و  
فریبندهای هایش را بی رنگ و بی فروغ نشان داد؟ آیا ممکن است که دل-  
باختگان در برابر زور و زور را در جمله هائی باین کوتاهی پیش از این تحقیر  
کرد؟ حسین در این بیرون رفتنش از مکه و در این سخنرانی کوتاهش انگشت  
روی نقطه های بسیار مهمی گذاشت:

بآنها که معنی بیرون رفتن او را از مکه، قبل از روز دهم نمی فهمند، پاسخ  
میدهد، حرف او این است که اسلام اصولی دارد و فروعی و در چنین روزی  
که اصول اسلام را ببازی گرفته اند، اگر انجام فروع مانع پرداختن به اصول شود  
تکلیف مسلمان آن است که برای نگهداری اصول بپاخیزد و احياناً در این  
راه موظف میشود که از فروع چشم بپوشد و اکنون من که حسینم و می بینم که  
ماندم در مکه و انجام اعمال حج فرصت حفظ اصول را از من میکیرد، نباید  
و نمی توانم بچنین کاری دست بزنم، به عقیده من، امروز کار مسلمان، قیام  
است و برانداختن نیروی اهریمنی ستمگر. امروز دل خوش کردن به اعمال  
دیگر جز گمراهی توده بسی خیر و تقویت ستمگر

(۱) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی در قنار عاشورا



ستمگر، نتیجه ای دیگر، نخواهد داشت. آنها که خیال میکنند، باز هم می توانند، باراهبایی غیر از مبارزه خونین و صریح، جامعه را از فساد نجات دهند، سخت در اشتباغند. او میگوید درست است که راههای مبارزه با فساد مختلف است " ولی امروز، روزی نیست که کمکهای مالی و مساعدتهای تلمی و خیرخواهیهای زبانی بتواند عقده اسلام را حل کند، نار بجایی رسیده است که جز شهادت و جز جان بازی و جز فدائاری، هیچ امری نمی تواند جلوفساد را بگیرد. . . کسی در فکر نباشد حالا که امام حسین میخوانند در راه خدا قدمی بردارد، من هم پنجاه تومان پول میدهم یا یا عبیدالله بن حرّ جعفی، در جواب دعوت امام بگوید: من هم یک اسب نیرومند پرتاخت و تاز میدهم. دیگری بگوید من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام میکنم. حسین ابن علی نه شمشیر می خواهد نه نیزه میخواند و نه اسب میخواند و نه پول" ( ۱ ) حسین مرد میخواند، فدائار میخواند و جان باز که مخلصانه و تنها بخاطر مبارزه با ستم و ستمگر با او عمراهی کند. و باز هم حسین صریحاً میخواند بگوید: کسی که بد نیال من میآید، باید پیشاهنگ مرگ باشد و بخیال این نباشد که من بروم و بریزید غالب شوم و حکومت را بدست بگیرم، آنوقت او هم بیادش همراهیش با من پستی و مقامی والا، در حکومت من کسب شد. نه این خیالها از مغز کسانی که بامن میآیند، اصلاً نباید بگذرد. حسین نمیتواند، فردا در مقابل دشمن، هیچیک از افراد اردوی او بادی ن خون، رنگشان باخته شود و بسا بگویند، حسین ما را فریب داد و آورد کربلا به کشتن داد، او میخواند -- بیوستگان به اردوی او، اگر چه تم باشند، ولی مرد باشند، تا فردا دشمنان نامردش از این چهره های مرد برای زندگی آینده خود، درس بگیرند.

راستی چقدر زیبا است که انسان حتی طوری بمرود که قاتلش را درس زندگی و شرافت بیاموزد. و این مطلب را در آخرین سخن حسین، زمانی که او در خاک و خون می غلطید، با شکوهی وصف ناپذیر می توانیم ببینیم، او به درندگان

( ۱ ) بررسی تاریخ عاشورا از مرحوم دکتر آیتی

نامرد اردوی یزید، که خیلی هرزگی میکردند، با تنی ناتوان از خونریزی زیاد،  
در آخرین سخنش چنین گفت :

" ای مردم راستی، اگر دین هم ندانید، لا اقل، در زندگی مردمی "  
" آزاده باشید "

راستی، این مرگ حسین عجیب مرگ زیبایی است . مرگی که حتی بدشمن راه  
زندگی می آموزد و خوب میتوان بجرات گفت: این مرگی است که زندگی هم  
بر آن رشک میبرد .

### برخورد با ح

قبلاً گفتیم در نامه یزید هم خواندید که خبر حرکت حسین از مکه بسوی  
عراق خیلی زود به یزید رسید و او هم در نامه اش چطور با ترس و در عین  
حال با تظاهر به قدرت و زور به ابن زیاد دستور مقابله هرچه زودتر با  
این مشکل را میدهد .

ابن زیاد اطراف شهر را محکم و ماء مورین و جاسوسان را در مراکز حساس  
متمرکز میکند و عجالتاً تعداد هزار نظامی را به سرکردگی حربن یزید ریاحی  
( ۲ ) بجلوگیری حسین میفرستد . لشکر حر در روز اول محرم سال ۶۱ هجری  
با کاروان حسین برخورد کرد .

برخورد حسین با لشکر حر هم، از آن برخوردهایی است که شُکوهش بسیار  
شنیدنیست . هزار نفر نظامی تشنه که از گرمای ظهر و از ناخن و جستجوی  
کاروان حسین خسته شده اند . آنها در بیابانی خشک که یک قطره هم  
آب ندارد، در مقابل کاروان حسین ایستاده اند . مردانگی حسین در  
اینجا وصف ناکردنی است . او بجوانان اردوی خود میگوید: این مردم و این  
اسبها تشنه اند، بشتابید، از مشگهای آبی که همراه داریم، همه را سیراب

( ۱ ) ان لم یکن لکم دین فکونوا حرارا فی دنیاکم

( ۲ ) تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۹۶



طبری می نویسد: بدستور حسین همه نظامیان و حتی حیوانات لشکر حر سیراب شدند. (۱)

این کار حسین، طبق نوشته طبری حتی قبل از هرگونه گفتگو میان حسین و لشکر حر صورت گرفت، (۲) پس از نماز ظهر، حسین برای آنان سخنرانی جالبی کرد، که باز هم نشان دهند آنتست که حسین احتمال میدهد، که در میان این مردم کسانی باشند، که هنوز تحت تأثیر فریب کاریهای رژیم قرار دارند و چه بسا که با سخنان خالصانه و بی پرده او را عشان را عوض کنند و چنانکه میدانیم، احتمال حسین خیلی هم بجا بود، و مردی همچون حر را که فرمانده اولین بخش سپاه دشمن بود، می بینیم که بالاخره بسه اردوی حسین پیوست و در شمار شهیدان یا شرف صحرای گریلا درآمد.

### کتب حسین در روز و امروز

آگاهانیدن مردم در حرکت حسین در درجه اول اهمیت قرار دارد. او حتی از آگاه کردن دشمن، که شمشیر بر پیش کشیده است دست نمی کشد، چون - احتمال میدهد فریب خورده باشد. لذا او با همه مشقتها این که نظامیان حر برایش بوجود آورند، باز هم در هر فرصت برایشان حرف میزند و سخنرانی میکند. در یکی از این سخنرانی ها که در منزل بیضه، برای لشکر خود و سپاه حر میکند پس از حمد و درود الهی چنین سخن میگوید:

"... ای مردم، پیامبر خدا فرمود: کسیکه پادشاه ستمگر و متجاوز را ببیند که به هیچ حد و مرز خدا پسندانه ای پای بند نیست، زمام داری که پیمان های الهی را می شکنند، سلطانی که باروش و راه " پیامبر مخالفت می ورزد، رهبری که در میان بندگان خدا بسه "

(۱) تنها آنها که در بیابان های بی آب و علف جزیره العرب بوده اند و ارزش حیاتی آب را در آنجا دیده اند، میتوانند اوج ارزش این مولانگی عمارا درك کنند و بقول سعدی: "توقدر آب چه دانی که در کنار فراتی!"

(۲) به صفحه بعد مراجعه شود

" تجاوز و ستم رفتار میکنند، ( هر که چنین سلطانی را ببیند و ) در "

" حدود توانائیش به مبارزه با او بر نخیزد، سنت الهی چنین است "

" که سرنوشت و کیفر این فرد بی مبارزه، همانند سرنوشت آن پادشاه "

" ستمگر باشد. دیدم جای انکاری نمانده است که این دستگاه، راه "

" اعمری در پیش گرفته و از راه الهی روگردان است. جامعه "

" را به فساد و تباهی کشانیده و دیگر نه مرزی و نه حدی را محترم "

" نمی شمارد. بر اموال عمومی دست انداخته اند، نه حرامی و نه "

" حلالی می شناسند، در چنین موقعیتی، تکلیف بیشتر از هر کس دیگری "

" بمن متوجه است. . . ." ( ۱ )

سخنی به این صراحت و باین روشنی، چقدر تکلیف متوجه آدم میکند ؟ اینست  
 که من هنوز برای این سوال خود، جوابی نیافته ام که : آیا کارشناسان -  
 اسلام و وابستگان به دستگاه دینی اسلام، که بیش از هر گروه از حسین  
 و از نامش بهره شا برده اند، چگونه میتوانند، زندگی ساکت و بی درد سر  
 خود را در این جامعه توجیه کنند . درد اینست که اگر اینها مخالف حسین  
 بودند، مطلب چند ان مهم نبود، چنانکه معاصرین حسین هم خیلی هاشان  
 مخالف او بودند و راعش را نرفتند، ولی متأسفانه، امروز، این گروه، ادعای  
 عجیبی دارد، ادعای حسین شناسی دارد و ماه محرّم، ماه کار آنها است،  
 راستی توجیه این تناقض برای من، همیشه سرگیجه آور بوده است. گروهی، شب و

( ۲ ) طبری ج ۷ ص ۲۶۹ - طبری در قسمت برخورد نظامیان حرّ با ناروان  
 حسین این گوشه را نوشته است که مردی از نظامیان حرّ نقل میکند، که من لوی  
 در تراز سایر لشکریان حرّ به ناروان حسین رسیدم، سایرین همه آب خوردند -  
 بودند، بمحض ورود حسین متوجه تشنگی من و تشنگی اسب من شدند  
 و غورا رو بمن کرده گفت برادر، آب بردار، خودت و حیوانات را سیراب کن.  
 مرد میگوید، من نمی توانستم از دغان مشک آب بخورم و آب بزمین  
 میریخت حسین چون دید که من نمی توانم خوب در مشک را نگاه  
 دارم، خودش پاشد و آمد در مشک را طوری گرفت که آب بزمین  
 نریخت و مرا و اسبم را سیراب کرد . ( طبری ج ۷ ص ۲۹۷ )  
 ( ۱ ) تاریخ طبری صفحه ۳۰۰



روز - به هرنامی که میخواستید بنامیدشان - بنام زنده نگاه داشتن غم حسین، تشنگی او و اطفالش را و یا مطالبی از اینها بچگانه تر را به گوش مردم می خوانند . اشگی از مردم می گیرند و عمری را از این راه زندگی میکنند و بقول نویسنده دلسوخته خودمان مرحوم جلال آل احمد: "جیره خوارخوان مظلومیت شهدا" (۱) بیند و راستی با چه رویی هم خودشان را باین مکتب می چسبانند . آنها که با شنیدن نام حسین و یاران مردش میگویند: "یا لیتنا کما معکم و نفوز فوزا عظیما: ای ناشما هم بهمراه شما و با شما بودیم تا مانند شما سعادت بزرگ نصیبمان میشد" از این جمله چه می فهمند؟ آیا حقیقتاً گمان میکنند که جهاد در راه حق فقط منحصر بزمان حسین بود؟ و آن بزرگوار دفتر جهاد و مبارزه را مهر کرد و بست و کسانی که دیر رسیده اند دیگر فرصت این سعادت را باخته اند؟! اگر چنین فکر میکنند باید صریحاً گفت که متأسفانه سخت فریب خورده اند . اگر محقق با حوصله و با رسالت باشد میتواند ثابت کند، (۲) که بعد از عمین فریب خوردگی است، که باید به دنبال دلایل تشکیل روضه خوانیها از طرف حکومتها و تکیه هایی که از زمان صفویه باینطرف بدست رژیم برپا شد بگردیم . ببینیم از کی و چرا مکتب ضد استبداد و ضد اختناق حسین، دست از مبارزه خود برداشت و در اصول خود تجدید نظر کرد .

آخر این باور نکردنی است که مکتبی مانند مکتب کربلا - با آن خروشی که برستم و برستمگردد - تا در برنامه خود تجدید نظر ننشد چطور می تواند جزو مراسم دربارها در آید؟! بگذریم از تعزیه خوانیهای لوسر و ننگ آور مردم، که باز هم میراثی است از تکیه دولت!

تاریخ نشان میدهد که چندین که چندین قرن نام حسین و مکتب کربلا به

(۱) غرب زدگی صفحه ۲۳

(۲) افسوس که روزگار، به مرحوم جلال آل احمد فرصت نداد، و گرنه باو امیدها میرفت که بجاری پر قیمت در این زمینه برخیزد . با وجود این، او در غرب زدگی اش اشاره باین داستان میکند: "ما درست از آنروز که امکان شهادت را رعایت کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم دربان گورستانها از آب درآمدیم". بهر حال او مرد و این کار را بمراد دیگر واگدار کرد و حالا ما - عی و این سوال، که این مردان کیانند و در کجایند؟

صورت محور تمام جنبشهای ضد ستم و ستمگری در آمده بود . این مکتب  
 قرنها حرارت بخش و الهامدهنده‌ی پیرشور و اندیشه‌های پرتوفان  
 انسانهای پر حماسه و مخلص بود . بگذرم و باز گردم به مطالعه کارهای  
 حسین .

طبری باز مینویسد که حسین در منزل «نی حسم» خطابه ای کوتاه ایراد  
 کرد، که مضمون بخشی از آنرا در اینجا می آوریم :

" . . . مگر نمی بینید که دیگر، کسی پای بند حق و روگردان از "

" باطل نیست؟ در چنین اوضاعی است که باید مؤمن برآستی "

" و از صمیم قلب خود را به شهادت در راه حق، آماده کند . من "

" که حسینم، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز نکت "

" و ننگ نمی بینم " ( ۱ )

اگر یادتان باشد، در اوایل این مقاله، گفتیم که اصولاً شکل هر جامعه‌ای  
 — با همه زشت و زیباییش — انعکاسی است از ارزشهای موجود در آن جامعه و  
 باز هم گفتیم، که کار اسلام و کار مکتبهای اصیل دیگر، زدودن ارزشهای غلط  
 و بوجود آوردن ارزشهای اصیل در جامعه است. همینکه جامعه ای ارزش  
 هایش تغییر کرد، راهش تغییر می کند و از آنطرف نیز، داستان همین  
 است. یعنی: اگر راه جامعه تغییر کرد معلوم میشود که ارزشهایش عوض  
 شده است . و گفتیم عمل حسین و عمل مردان با شرفی همچون او ننگبانی  
 ارزشهایی است که در جامعه انسانی اسلام باید باشد . حسین در خطابه  
 گذشته که در منزل نی حسم از او نقل کردیم انگشت روی همین مطلب  
 می گذارد . حرف او اینست که ارزشهای جامعه اسلامی جا بجا شده است  
 حق را بجای باطل و باطل را بجای حق گرفته اند . آنوقت بلافاصله با  
 اشاره به اوضاع روز، مطلب را عمومی تر میکند — " تا آیندگان امکان شهادت

( ۱ ) الْأَثْرُونَ الْحَقُّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْإِنِّي الْبَاطِلُ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ  
الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ حَقًّا فَاِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً ( او شهادت )  
وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا ( طبری ج ۷ ص ۳۰۱ )



را رها نکنند" - (۱) و میگوید در چنین اوضاعی، بر مؤمن چنین تکلیفی هست. یعنی؛ عرجا اوضاع چنین است و هر جا مؤمنی پیدا شد، تکلیفی جز این وجود ندارد، حالا، باز هم آنها که بیشتر از ما باین سخنان برخورد کرده و میکنند چه پاسخی برای این وظیفه شناسی خود دارند؟! سوئالی است که قبلاً هم مطرح شد و جوابی هنوز شنیده ام.

### اینم نقش اشراف بزرگان!

طبری می نویسد: در حالیکه کاروان حسین و سپاه خُرّ در راه بودند، چهار نفر از کوفه برای پیوستن به حسین سر رسیدند. حسین از اوضاع کوفه از آنان سوئال کرد. یکی از آنان در پاسخ چنین گفت: "اما اشراف و بزرگان مردم، نرخ رشوه هایشان بالا رفته، کیسه هایشان از زر انباشته شد. و از این راه دستگاه دلسان را بدست آورد و از شر مخالفتشان جست. دیگر، امروز جبهه اشراف کوفه یکزبان، علیه تو با دستگاه همراه شده اند، و اما مردم دیگر، با اینکه دلسان هنوز، امروز، طرفدارتست، ولی فردا، باشمشیر آخته، در مقابل تو هستند" (۲)

راستی نقش این اشراف و این بزرگان، در هر جامعه دیدنی است، عمه جا این طبقه از این نوع گلهها به آب داده است، در تاریخ اسلام و در تاریخ قبل از آن و بعد از آن و در تاریخ معاصر خودمان هم که دیگر هیچ، هم آنجا و هم اینجا بوده اند! هم وزیر این حکومت و هم وکیل حکومت ضد آن شده اند! اگر ناراضی هستند تنها برای اینست که ارزان خریده شده اند! و با کمی ناز و کرشمه گران میشوند و ملت را گرفتار سرگیجه می کنند. ملت بیچاره هم چه کند؟ چشم و گوشش را این بزرگان خیره کرده اند! او هم ناگیر است ادای این بزرگان را در آورد، تا شاید در شمار آنها در آید! و اگر حسارت نباشد عنتر همیشه از لوطیش رقاصی یاد می گیرد و مثل او میرقصد، یعنی: الناس علی دین ملوکهم و از این قبیل مطالب.

## کاروان بکر بلا میرسد

با این مقدمات و با این افکار، حسین با سپاه حرّ به سرزمین کربلا رسیدند. حالا، پشت سرعزم ابن زیاد برای حرّ نامه می نویسد، که با حسین چه کن و چه بر سرش بیاور. خشن ترین و طوفانی ترین نامه ابن زیاد، در کربلا، بدست حرّ میرسد. او بدون هیچ مقدمه به حرّ چنین فرمان میدهد:

" خلاصه سخن اینکه، به محض ورود ماء مور مخصوص و نامه من تا " میتوانی بر حسین سخت بگیری. از شدت عمل درمورد او کوتاهی " نکن. او را جز در بیابانی خشک و بی آب و علف و بی پناهگاه " فرود نیاور. من این ماء مور را دستور داده ام تا تو تمام این " وظایفی را که بعهده ات گذاشته ام، انجام نداده باشی، از تو " جدا نشود. خلاصه، او ماء مور است که تنها خبر انجام ماء موریت " های تو را برای من بیاورد. والسلام " (۱)

از این تاریخ، خشونت شروع میشود. و از همین تاریخ روش حسین عم دیندی تر و ممتاز تر میشود. هرچه فشار بیشتر میشود شخصیت عمیق و پروزنده حسین، او جش و افکش تماشایی تر میشود. آخر، در حال عادی و بدون فشار و خشونت، ممکن است خیلی چهره ها، آدم را به اشتباه بیندازند و زیبا بنمایند ندیده آید، که چه هیبتی حمایل دران و پیرای پوشان، که گاهی در خیابان های شهر، لباس جنگ می پوشند و کلاه خود بر سر میگذارند، در نظر مردم دارند؟ او چه نعره های جانخراش و ریشه آوری در برابر ملت میزنند! ولی با شنیدن او این غریب تیر، چه پهلوانهای جیون و آبرورفته ای، از آب در می آیند؟ ولی حسین عریضه اوضاع خطرناک تر و عراس انگیز تر میشود. غولابین تر و نفوذ ناپذیر تر بنظر می آید. همه شنیده ایم که تمام یاران و همراهان حسین تنها، عفتاد و دونفر بودند و نیروی دشمن به چندین هزار میرسید. روی برو شدن با چندین هزار رجاله و براستی وحشی های حرفه ای، برای



مردی که تمام خانواده و زن و بچه اش را همراه دارد، کار آسانی نیست. این نامرد ها، علاوه بر شرارت درونی خود، دستور وحشی گری هرچه بیشتر، از طرف یزید و ابن زیاد عم دارند. حالا برای انسان این ننگه جلب توجه می کند، که حسین باز هم برای این مردم خطبه ایراد میکند. این اندازه حوصله و برد باری، کجا میشود پیدا کرد!؟

حالا ببینیم، سخنانی که حسین برای این دریای پرموج رجّاله ها میگوید، از چه قبیل است. عجیب اینکه، سنخ سخن ها همان ها است که بارها شنیده ایم و اگر وقت کنیم، کمی عم شدتس بیشتر شده است. طبری می نویسد: او در روز عاشورا اسبش را سوار شد و آمد مقابل رجّاله های کوفه، که خیلی هم عصبه و سروصد داشتند و با صدای بلند و رسا، خطابه ای نسبتاً طولانی، ایراد کرد، در آخر سخنش چنین گفت:

" نه بخدا، عمرکز دست بسته و خوار، تسلیمتان نخواهم شد، و چون"

" بندگان اعتراف به نارتان نخواهم کرد " (۱)

حالت روحی حسین در چنین موقعیتی چنان عالی است که حتی، تاریخ، که این جزئیات کمتر بیادش می ماند، از آن بتفصیل یاد میکند. طبری از قول مردی که در این روز شاهد جریان، و شاید خودش هم در شمار رجّاله ها بوده، نقل میکند که:

" بنده ا قسم سخنوری باین رشادت و باین رسایی کلام عمرکز در عزمم "ندیده ام"

و همین شکست ناپذیری و همین خطابه های مردانه حسین بود، که عده ای از گروه دشمن را به اردوی او میآورد و در شمار شهیدان مدافع او در می آورد. آخر، مگر شوخی است، که انسان دشمن تبع بدست خود را هوادار جانباز خود بگرداند. این داستان، تنها در مورد حرّ اتفاق نیفتاد. طبری نام عده ای از این قبیل افراد را یادداشت کرده است. دوست دارم که برای پایان این رساله، باز هم یکی دیگر از خطبه های حسین

را در روز عاشورا نقل شوم :

"عنان ای مردم زنازاده ای بی پدر ( ۱ ) مرا به انتخاب یکی

"از دو مسئله ناگزیر کرده است: یا بجنگ و آختن شمشیر آماده "

"شوم و یا به ذلت و خواری تن در دهم . نه، هرگز دامن ما، به "

"ذلت آلوده نمیشود ، خدا او پیامبرش - و مؤمنان و دامنهای "

"پاک و بی آلاش - که ما را پروریده اند - و اندیشه های بلند "

"پرواز و عبور و روانهای باشرف بما اجازه آنرا نمیدهند، کسه "

"اطاعت و تسلیم شدن در برابر پست فطرتان نامرد را برجان "

"بازی و کشته شدن شرافتمندانه ترجیح دهم " ( ۱ )

با پایان روز عاشورا رسالت حسین در این نهضت پایان میرسد . ولی

نهضت باید ادامه یابد . بازماندگان کربلا دنبال عمل حسین را میگیرند

زینب نقش اول را در این فراز بعهدہ دارد . حقیقت اینست که اگر عمل

زینب نبود، نهضت حسین نمیتوانست این چنین بشکفتد و غنی شود .

شجاعت زینب بود، که آبروی فریبکاران بنی امیه را بر باد داد . و حکومت

بد اندیش یزید بیش از دو سال بغداد از این جریان نپائید .

با اینکه حوصله این رساله بنیایان رسیده است ولی رسالتش هنوز پایان

نیافته، چون مطالعه نهضت حسین، بی مطالعه عمل زینب و زین العابدین

کارت تمامی نیست . ولی تنها باین دلیل این رساله ، در این نقطه ختم

میشود، که جزوه ای دیگر در آینده نزدیک در موضوع عمل زینب و زین العابدین

و اگر دقیق تر بگوئیم کارنامه کاروان اسیران نوشته شود .

( ۲ ) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی - گفتار عاشورا

( ۱ ) در اینجا روی سخن باین زیاد است - این مرد، از زنی بنام مرجانه

متولد شده است . این زن از خود فروشان و تردانمان بنام بود . پس از

تولد این زیاد، میان عشاق مرجانه، اختلاف افتاد، که پسر از کیست و بالاخره

چون دلیل " زیاد " محکمتر بود !! و زورش بر عشاق دیگر میچربید! این

کودک بفرزندی زیاد در آمد . و حال اینست که عین همین داستان در مورد

پدر این زیاد هم قبل اتفاق افتاده بود، که در آستانش ننگین تر است .



**Adresse** : نشانی پستی :

UMSO Persian Group

51 Aachen

Postfach 1712

W. Deutschland

**Bank Account** : نشانی بانکی :

Postscheckamt Hannover

Konto-Nr. 245498

West-Germany

تک شماره معادل ۵ اریال



# MAKTABE MOBAREZ

publication of  
persian speaking Group  
United Muslim Students Organization  
in Europe  
(UMSO)